رساله مدنیه

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



### رساله مدنیه – اثر حضرت عبدالبهاء – بر اساس نسخه سنهء ١٣٢٩ هجريّه

## ﴿ بسم اللّه الرّحمن الرّحيم ﴾

بدايع حمد و ثنا و جوامع شکر و سپاس درگاه احديّت پروردگاريرا سزاست که از بين کافّهء حقائق کونيّه حقيقت انسانيّه را بدانش و هوش که نيّرين اعظمين عالم کون و امکانست مفتخر و ممتاز فرمود و از نتائج و آثار آن موهبت عظمی در هر عصر و قرنی مرآت کائناترا بصور بديعه و نقوش جديده مرتسم و منطبع نمود . چه اگر بديدهء پاک در عالم وجود نگری مشهود گردد که از فيوضات فکر و دانش هيکل عالم در هر دوری بجلوه و طوری مزيّن و بلطائف بخشايش جديدی متباهی و مفتخر است و اين آيت کبرای خداوند بی همتا در آفرينش و شرف بر جملهء ممکنات سبقت و پيشی داشته و حديث ( أوّل ما خلق اللّه العقل ) شاهد اين مطلب و در صدر ايجاد در هيکل انسانی من حيث الظّهور مشخّص گرديد . پاک و منزّه است خداوندی که باشراقات انوار اين لطيفهء ربّانيّه عالم ظلمانيرا غبطهء عوالم نورانی فرمود ﴿ و أشرقت الارض بنور ربّها ﴾. متعالی و مقدّس است پروردگاريکه فطرت انسانيّه را مطلع اين فيض نامتناهی فرمود ﴿ الرّحمن علّم القرآن خلق الانسان علّمه البيان ﴾. حال ای هوشمندان بشکرانهء اين فضل اعظم بايد دست نياز ببارگاه ربّ بی انباز برافراخت و تضرّع و ابتهال نمود که موفّق بر آن گرديم که در اينعهد و عصر سنوحات رحمانيّه از وجدان نفوس انسانيّه طالع و لائح گردد تا اين نار موقدهء ربّانيّه که مودوع در افئدهء بشريّه است مخمود نماند . بديدهء بصيرت ملاحظه نمائيد که اين آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم و صنائع و بدائع مختلفهء متنوّعه کلّ از فيوضات عقل و دانش است . هر طايفه و قبيلهء که در اين بحر بی پايان بيشتر تعمّق نمودند از سائر قبائل و ملل پيشترند . عزّت و سعادت هر ملّتی در آنست که از افق معارف چون شمس مشرق گردند ﴿ هل يستوی الّذين يعلمون و الّذين لا يعلمون ﴾ و شرافت و مفخرت انسان در آنست که بين ملأ امکان منشأ خيری گردد . در عالم وجود آيا نعمتی اعظم از آن متصوّر است که انسان چون در خود نگرد مشاهده کند که بتوفيقات الهيّه سبب آسايش و راحت و سعادت و منفعت هيئت بشريّه است لا واللّه بلکه لذّت و سعادتی اتمّ و اکبر از اين نه . تا بکی بپر نفس و هوی پرواز نمائيم و تابکی در اسفل جهل بنکبت کبری چون امم متوحّشه بسر بريم ؟ پروردگار چشم عنايت فرموده که در آفاق بنگريم و آنچه وسيلهء تمدّن و انسانيّت است بآن تشبث نمائيم و گوش احسان شده تا کلمات حکميّهء عقلا و دانايان را استماع نموده و پند گرفته کمر همّت باجرای مقتضيات آن بربنديم حواس و قوای باطنيّه عطا گشته که در امور خيريّهء جمعيّت بشريّت صرف نمائيم و بعقل دوربين بين اجناس و انواع موجودات ممتاز شده دائماً مستمرّاً در امور کلّيّه و جزئيّه و مهمّه و عاديه مشغول گرديم تا جميع در حصن حصين دانائی محفوظ و مصون باشيم و در کلّ احيان بجهت سعادت بشريّه اساس جديدی تأسيس و صنع بديعی ايجاد و ترويج نمائيم . چه قدر انسان شريف و عزيز است اگر بآنچه بايد و شايد قيام نمايد و چه قدر رذيل و ذليل است اگر از منفعت جمهور چشم پوشيده در فکر منافع ذاتيّه و اغراض شخصيّهء خود عمر گرانمايه را بگذراند . اعظم سعادت سعادت انسانيّه و اوست مدرک حقائق آيات آفاقيّه و انفسيّه اگر سمند همّت بيهمتا را در ميدان عدل و تمدّن جولان دهد ﴿ سنريهم آياتنا فی الآفاق و فی أنفسهم ﴾ و اکبر شقاوت شقاوت بشريست اگر کاهل و مخمود و منجمد و منهمک در شهوات نفسانيّه ماند در اينصورت در درکات اسفل توحّش و نادانی از حيوانات مضرّه پست‌تر افتد ﴿ أولئک کالانعام بل هم أضلّ ﴾ ﴿ انّ شرّ الدّوابّ عند اللّه الصّمّ البکم الّذين لا يعقلون ﴾. باری بايد دامن همّت بکمر غيرت زد و از هر جهت باسباب آسايش و راحت و سعادت و معارف و تمدّن و صنايع و عزّت و شرف و علوّ منزلت جمعيّت بشريّه تشبّث نمود تا از زلال نيّت خالصه و سلسال جهد و کوشش اراضی قابليّات انسانيّه برياحين فضائل ذاتيّه و شقائق حقائق خصائل حميده سرسبز و خرّم گشته رشک گلستان معارف اسلاف گردد و اينقطعهء مبارکهء ايرانيّه مرکز سنوح کمالات انسانيّه در جميع مراتب گشته آينهء جهان نمای جهان مدنيّت شود . و جوهر ذکر و ثنا مطلع علم لدنّی و مشرق وحی الهی و عترت طاهره‌اش را لايق و سزاست که از اشعّهء ساطعهء حکمت بالغه و معارف کلّيّه‌اش سکّان متوحّشهء اقليم يثرب و بطحا خارق العاده در اندک زمانی از حضيض جهل و نادانی باعلی درجهء علم و دانائی عروج و صعود نمودند بقسمی که در فجر امکان چون نجوم سعادت و مدنيّت بدرخشيدند و مرکز فنون و معارف و علوم و خصائص انسانيّه گشتند . بر اولی الابصار معلوم و واضح بوده که چون در اين ايّام رأی جهان آرای پادشاهی بر تمدّن و ترقّی و آسايش و راحت اهالی ايران و معموريّت و آبادی بلدان قرار يافته و بصرافت طبع يَدِ يمين رعيّت پروری و عدالت گستريرا از آستين همّت کامله و غيرت تامّه برآورده تا بانوار عدل آفاق ايرانرا محسود ممالک شرق و غرب فرمايد و نشأهء اولای اعصار اوّليّهء ممتازهء ايران در عروق و شريان اهالی و متوطّنين اين ديار سريان نمايد لهذا اين عبد لازم دانسته که بشکرانهء اين همّت کلّيّه مختصری در بعضی مواد لازمه لوجه اللّه مرقوم نمايد و از تصريح اسم خويش احتراز نموده تا واضح و مبرهن گردد که مقصدی جز خير کلّ نداشته و ندارم بلکه چون دلالت بر خير را عين عمل خير دانسته لهذا بدين چند کلمهء نصحيّه ابنای وطن خويش را چون ناصح امين لوجه اللّه متذکّر مينمايم . و ربّ خبير شاهد و گواه است که جز صرف خير مقصدی نداشته چه که اين آوارهء باديهء محبة اللّه بعالمی افتاده که دست تحسين و تزييف و تصديق و تکذيب کلّ کوتاه است ﴿ انّما نُطعمکم لوجه اللّه لا نريد منکم جزاء و لا شکوراً ﴾

" دست پنهان و قلم بين خط گذار اسب در جولان و ناپيدا سوار "

ای اهل ايران قدری در رياض تواريخ اعصار سالفه سير نمائيد و سر بجيب تفکّر فرو برده ببصر عبرت ملاحظه کنيد که تماشای عظيمی است . در ازمنهء سابقه مملکت ايران بمنزلهء قلب عالم و چون شمع افروخته بين انجمن آفاق منوّر بود . عزّت و سعادتش چون صبح صادق از افق کائنات طالع و نور جهان افروز معارفش در اقطار مشارق و مغارب منتشر و ساطع . آوازهء جهان گيری تاجداران ايران حتّی بسمع مجاورين دايرهء قطبيّه رسيده و صيت سطوت ملک الملوکش ملوک يونان و رومان را خاضع و خاشع نموده بود . حکمت حکومتش حکمای اعظم عالم را متحيّر ساخته و قوانين سياسيّه‌اش دستور العمل کلّ ملوک قطعات اربعهء عالم گشته ملّت ايران مابين ملل عالم بعنوان جهانگيری ممتاز و بصفت ممدوحهء تمدّن و معارف سرافراز . در قطب عالم مرکز علوم و فنون جليله بود و منبع صنايع و بدايع عظيمه و معدن فضائل و خصائل حميدهء انسانيّه . دانش و هوش افراد اين ملّت باهره حيرت بخش عقول جهانيان بود و فطانت و ذکاوت عموم اين طايفهء جليله مغبوط عموم عالميان . گذشته از آنچه در تواريخ فارسيّه مندرج و مندمجست در اسفار توراة که اليوم نزد کلّ ملل اروپا من دون تحريف کتاب مقدّس مسلّم است مذکور که در زمان کورش که در کتب فارسيّه بهمن بن اسفنديار موسوم حکومت ايران از حدود داخليّهء هند و چين تا اقصی بلاد يمن و حبشه که منقسم بسيصد و شصت اقليم بود حکمرانی مينمود . و در تواريخ رومان مذکور که اين پادشاه غيور با لشکر بی پايان بنيان حکومت رومان را که بجهان گيری مشهور بود با خاک يکسان نموده زلزله در ارکان جميع حکومت عالم انداخت و نظر بتاريخ ابی الفدا که از تواريخ معتبرهء عربی است اقاليم سبعهء عالمرا در قبضهء تصرّف آورد . و همچنين در آن تاريخ و غيره مذکور که از ملوک پيشداديان فريدون که فی الحقيقه بکمالات ذاتيّه و حکم و معارف کلّيّه و فتوحات متعدّدهء متتابعه فريد ملوک سلف و خلف بود اقاليم سبعه را مابين اولاد ثلاثهء خود تقسيم فرمود . خلاصه از مفاد تواريخ ملل مشهوره مشهود و مثبوتست که نخستين حکومتی که در عالم تأسيس شده و اعظم سلطنتی که بين ملل تشکيل گشته تخت حکمرانی و ديهيم جهانبانی ايرانست . حال ای اهل ايران بايد قدری از سکر هوی بهوش آمده و از غفلت و کاهلی بيدار گشته بنظر انصاف نظر کنيم . آيا غيرت و حميّت انسان قائل بر آن ميشود که چنين خطّهء مبارکه که منشأ تمدّن عالم و مبدء عزّت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کلّ ملل شرق و غرب امکان حال محلّ تأسّف کلّ قبائل و شعوب گردد و در تواريخ اعصار حاليّه ذکر عدم مدنيّتش تا ابد الآباد در صفحهء روزگار باقی ؟ با وجود آنکه ملّتش اشرف ملل بوده حال با اين احوال اسف اشتمال قناعت نمايد و مع آنکه اقليمش مرغوب‌ترين کلّ اقاليم بوده حال بنکبت عدم سعی و کوشش و نادانی بی‌معارف‌ترين کشورهای عالم شمرده گردد . آيا اهل ايران در قرون پيشين سر دفتر دانائی و عنوان منشور دانش و هوش نبودند و از افق عرفان بفضل رحمن چون نيّر اعظم طالع و مشرق نه ؟ حال چگونه بدين حال پر ملال اکتفا نموده در هوای نفسانی خود حرکت مينمائيم و از آنچه سعادت کبری و مرضيّ درگاه احديّت حضرت کبرياست چشم پوشيده کلّ باغراض شخصيّه و منافع ذلّيّهء ذاتيّهء خود گرفتار شديم ؟ اين خطّهء طيّبه چون سراج وهّاج بانوار عرفان و ضياء علوم و فنون و علوّ منزلت و سموّ همّت و حکمت و شجاعت و مروّت نورانی بود حال از کسالت و بطالت و خمودت و عدم ترتيب و نظم و قلّت غيرت و همّت اهالی پرتو اقبالش مکدّر و ظلمانی گشته ( بکت السّموات السّبع و الارضون السّبع علی عزيز ذلّ ) . همچو گمان نرود که اهالی ايران در ذکاء خلقی و فطانت و دهاء جبلّی و ادراک و شعور فطری و عقل و نهی و دانش و استعداد طبيعی از مادون دون و پست‌ترند استغفر اللّه بلکه در قوای فطريّه سبقت بر کلّ قبائل و طوائف داشته و دارند و همچنين مملکت ايران بحسب اعتدال و مواقع طبيعيّه و محاسن جغرافيا و قوّهء انباتيّه منتهی درجهء تحسين را داشته ولکن تفکّر و تعمّق بايد و جهد و کوشش شايد و تربيت و تشويق و تحريص لازم و همّت کامله و غيرت تامّه واجب . الآن بين قطعات خمسهء عالم بحسب نظم و ترتيب و سياست و تجارت و صناعت و فنون و علوم و معارف و حکمت طبيعيّه قطعهء اوروپ و اکثر مواقع امريک شهرت يافته و حال آنکه در ازمنهء قديمه متوحّشترين طوائف عالم و جاهل و کاهلترين قبائل و امم بودند حتّی بلقب برابره که بمعنی وحشی صرف باشد ملقّب بوده‌اند . و از اين گذشته از قرن خامس ميلاد تا قرن خامس عشر که بقرون متوسّطه تعبير گشته در ميان دول و ملل اوروپ وقائع عظيمه و امور مغايرهء شديده و حرکات موحشه و حوادث مدهشه بشأنی وقوع يافته که اهل اوروپ آن قرون عشره را فی الحقيقه اعصار توحّش ميشمرند . بناء علی ذلک فی الحقيقه اساس مدنيّت و اصلاحات و ترقّی در اوروپ از قرن خامس عشر ميلاد تأسيس شده و جميع تمدّن مشهود بتشويق و تحريص خردمندان و توسيع دائرهء معارف و بذل سعی و اظهار غيرت و اقدام و همّت حاصل و ميسّر گشته . حال بفضل الهی و همّت روحانيّهء مظهر نبوّت کلّيّه پادشاه معدلت پناه ايران سرادق عدل را بر آفاق ممالک کشيده و صبح نيّات خالصهء شهرياری از مشرق همم خيريّهء جهانبانی دميده و اراده فرموده که در اين مملکت عظيم المنقبه تأسيس اساس عدل و حقّانيّت و تشييد ارکان معارف و مدنيّت فرمايد و جميع وسائل مابه التّرقّی را از حيّز قوّه بمقام فعل آرد تا عصر تاجداری رشک اعصار سالفه گردد . و تا بحال چون ملاحظه نميشد که سروری که زمام کلّ امور در کف کفايت اوست و اصلاح حال جمهور منوط بهمّت بلند او چنانکه بايد و شايد چون پدر مهربان در تربيت و مدنيّت و راحت و آسايش افراد اهل مملکت سعی بليغ را مجری فرمايد و بر وجه مطلوب آثار رعيّت پروری واضح و مبرهن گردد لهذا بنده و امثال اين بنده ساکت بودند . ولکن حال چون مشهود ابصار اولی البصائر گشته که ذات خسروانه بصرافت طبع اراده فرموده که تشکيل حکومت عادلانه و تأسيس بنيان ترقّی عموم تبعه فرمايد لذا نيّت صادقه دلالت بر اين اذکار نمود . و عجب در اينست بجای آنکه کلّ بشکرانهء اين نعمت که فی الحقيقه توفيقات ربّ العزّة است قيام نمايند و بجناح ممنونيّت و مسرّت در هوای خوش شادمانی پرواز کنند و بدرگاه احديّت دعا و نياز آرند که يوماً فيوماً اين مقاصد خيريّهء شهرياری مزداد گردد بالعکس بعضی نفوس که عقول و افکارشان بعلل اغراض ذاتيّه مختلّ و روشنائی رأی و تصوّراتشان بغبار خودپرستی و ظلمات منفعت شخصيّه محجوب و مکدّر همّتشان مصروف شهوات نفسيّه و غيرتشان محوّل بر وسائل رياسيّه عَلَم مغايرت برافراخته و آغاز شکايت نموده‌اند . و حال آنکه تا بحال متشکّی بودند که چرا پادشاه بنفس نفيس خود در فکر خير عموم و بتحرّی راحت و آسايش جمهور نپردازد حال که باين همّت کبری قيام فرموده اعتراض ديگر کنند . بعضی گويند که اين افکار جديدهء ممالک بعيده است و منافی مقتضيات حاليّه و اطوار قديمهء ايران . و برخی بيچارگان ناس را که از اساس متين دين و ارکان شرع مبين بيخبرند و قوّهء امتيازيّه ندارند جمع نموده گويند که اين قوانين بلاد کفريّه است و مغاير اصول مرعيّهء شرعيّه ( و من تشبّه بقوم فهو منهم ) . قومی برآنند که بايد اينگونه امور اصلاحيّه را بتأنّی شيئاً فشيئاً اجرا نمود تعجيل جايز نه . و حزبی برآنند که بايد تشبّث بوسائلی نمود که اهل ايران خود ايجاد اصلاحات لازمهء سياسيّه و معارف عموميّه و مدنيّت تامّهء کامله نمايند لزوم اقتباس از سائر طوائف نه . باری هر گروهی بهوائی پرواز مينمايند . ای اهل ايران سرگردانی تا بکی و حيرانی تا چند و اختلاف آراء و مضاددت بيفايده و بی‌فکری و بيخبری تا چه زمان باقی ؟ اغيار بيدار و ما بخواب غفلت گرفتار جميع ملل در اصلاح احوال عموميّهء خود ميکوشند و ما هر يک در دام هوی و هوس خود مبتلا ، " دمبدم ما بستهء دام نويم ". و خداوند عالميان شاهد و گواه اين عبد است که در بسط اين مضامين مقصد مداهنه و جلب قلوب و چشم بمکافات خيريّه از جهتی نداشته و ندارم بلکه ابتغاءً لمرضات اللّه ميگويم نظر از عالم و عالميان بسته بصون حمايت حضرت احديّت التجا نموده‌ام ﴿ لا أسئلکم عليه اجراً انّ أجری الّا علی اللّه ﴾. باری اشخاصی که گويند اين افکار جديده موافق حال طوائف سائره است و بمقتضيات حاليّه و روش احوال ايرانيّه مناسبتی ندارد فی الجمله ملاحظه نمی نمايند که ممالک سائره نيز در قرون سابقه بر اين منوال بوده چگونه اين ترتيب و تنظيم و تشبّثات مدنيّه سبب ترقّی آن ممالک و اقاليم گشته . آيا اهل اوروپ از اين تشبّثات ضرّی مشاهده نموده‌اند و يا خود بالعکس بکمال علوّ منزلت جسمانيّه نائل گشتند ؟ و يا آنکه چند قرن است که هيئت عموميّه ايران بر روش معلوم حرکت نموده و بر اصول معتاده مشی کرده چه فوائد و ترقّی مشهود و حاصل شد ؟ و اگر اين امور تا بحال بمحک تجربه نرسيده بود محتمل که محلّ توهّم بعضی نفوس کاهله گردد يعنی اشخاصيکه شعلهء نورانی عقل هيولائی در زجاجهء فطرتشان مخمود است . حال نه چنانست بلکه جزئيّات اين کيفيّات تمدّنيّه در ممالک سائره مراراً و کراراً تجربه گشته و فوائدش درجهء وضوح يافته که هر اعمای غبيّ ادراک نموده . حال چشم اعتساف را بسته بنظر عدل و انصاف بايد ملاحظه نمود که کدام يک از اين اساس محکم متين و بنيان حصين رزين مباين مقتضيات حسنهء حاليّه و منافی لوازم خيريّهء سياسيّهء ايران و مخالف صوالح مستحسنه و منافع عموميّهء جمهور است ؟ آيا توسيع دائرهء معارف و تشييد ارکان فنون و علوم نافعه و ترويج صنايع کامله از امور مضرّه است زيرا که افراد هيئت اجتماعيّه را از حيّز اسفل جهل باعلی افق دانش و فضل متصاعد ميفرمايد ؟ و يا خود تأسيس قوانين عادله موافق احکام الهيّه که کافل سعادت بشريّه است و حقوق هيئت عموميّه را در تحت صيانت قويّه محفوظ داشته اين حرّيّت حقوق عموميّهء افراد اهالی مباين و مغاير فلاح و نجاح است ؟ و يا خود بعقل دوربين از قرائن احوال حاليّه و نتايج افکار عموميّهء عالم وقوعات ازمنهء استقباليّه را که در حيّز قوّه است بالفعل ادراک نموده در امنيّت حال استقبال بذل جهد و سعی نمودن منافی اطوار حکيمانه است ؟ و يا خود تشبّث بوسائل اتّحاد با امم مجاوره و عقد معاهدات قويّه با دول عظيمه و محافظهء علاقات وداديّه با دول متحاربه و توسيع دائرهء تجارت با امم شرق و غرب و تکثير مدفوعات طبيعيّهء مملکت و تزييد ثروت امّت مخالف عاقبت انديشی و رأی مستقيم و منحرف از نهج قويمست ؟ و يا خود حکّام ولايات و نواحی مملکت را از حرّيّت مطلقهء سياسيّهء ( يتصرّف کيف يشاء ) بازداشته بقانون حقّانيّت مقيّد و اجراآت قصاصيّه چون قتل و حبس و امثالها منوط باستيذان از دربار معدلت مدار و در مجالس عدليّهء مقرّ سرير سلطنت بعد از تحقيق و تعيين درجات شقاوت و جنايت و قباحت جانی و اجراء ما يستحقّ مشروط بصدور فرمان عالی نمودن مخرّب اساس رعيّت پروری است ؟ و يا خود سدّ ابواب رشوت و بِرطيل که اليوم بتعبير مليح پيشکش و تعارف معبّر سبب تدمير بنيان معدلت است ؟ و يا خود هيئت عسکريّه را که فی الحقيقه فدائيان دولت و ملّتند و جانشان در کلّ احيان در معرض تلف از ذلّت کبری و مسکنت عظمی نجات داده در ترتيب مآکل و مشاربشان و تنظيم البسه و مساکنشان کوشيده و در تعليم فنون حربيّه بصاحبان مناصب عسکريّه و در تدارک اکمال مهمّات و آلات و ادوات ناريّه کمال سعی و اهتمامرا مبذول داشتن از افکار سقيمه است ؟ و اگر نفسی گويد که هنوز اصلاحات مذکوره چنانچه بايد و شايد در حيّز وجود نيامده اگر انصاف دهد اين قصور از نتائج عدم اتّحاد آراء عموميّه و قلّت همّت و غيرت متنفّذان و بزرگان مملکت صدور يافته . اين بسی مبرهن و واضحست که تا جمهور اهالی تربيت نشوند و افکار عموميّه در مرکز مستقيمی قرار نيابد و دامن عفّت و عصمت افراد اولياء امور حتّی اهل مناصب جزئيّه از شائبهء اطوار غير مرضيّه پاک و مطهّر نگردد امور بر محور لائق دوران ننمايد و انتظام احوال و ضبط و ربط اطوار تا بدرجهء نرسد که اگر نفسی ولو کمال جهد مبذول نمايد خود را عاجز يابد از اينکه مقدار رأس شعری از مسلک حقّانيّت تجاوز نمايد اصلاح مأمول تامّ رخ ننمايد . و از اين گذشته هر امر خيری که وسيلهء اعظم سعادت عالم باشد قابل سوء استعمال است و حسن و سوء استعمال بسته بدرجات مختلفهء افکار و استعداد و ديانت و حقّانيّت و علوّ همّت و سموّ غيرت متحيّزان و متنفّذان اهالی است . و فی الحقيقه آنچه بر نفس حضرت سلطان بود آنرا جاری و ساری فرمود حال انجام امور و مصالح عباد در کف کفايت نفوس مجتمعه در مجالس افتاد و اگر آن نفوس بطراز عصمت و عفّت مزيّن شوند يعنی اذيال مقدّسه را باشيای نالايقه نيالايند البتّه تأييدات الهيّه آن نفوس را مبدأ خيرات عالم گرداند و آنچه مصلحت ناس است از لسان و قلم آن نفوس جاری فرمايد و جميع بلدان مملکت عليّهء ايران از انوار عدليّهء آن نفوس ثابتهء راسخه منوّر گردد بشأنيکه اشعّهء آن نور جميع عالمرا احاطه نمايد ﴿ ليس هذا علی اللّه بعزيز ﴾. و الّا البتّه نتائج غير مقبوله مشهود شود چنانچه در بعضی مدن از ممالک اجنبيّه برأی العين مشاهده شد که بعد از تشکيل مجالس آن جمع سبب پريشانی جمهور و آن اصلاحات خيريّه سبب احداثات مضرّه شد . تشکيل مجالس و تأسيس محافل مشورت اساس متين و بنيان رزين عالم سياست است ولکن از لوازم اين اساس امور چنديست اوّل آنکه بايد اعضای منتخبه متديّن و مظهر خشية اللّه و بلند همّت و عفيف النّفس باشند . ثانياً آنکه مطّلع بر دقائق اوامر الهيّه و واقف بر اصول مستحسنهء مقنّنهء مرعيّه و عالم بر قوانين ضبط و ربط مهامّ داخليّه و روابط و علاقات خارجيّه و متفنّن در فنون نافعهء مدنيّه و قانع بمداخل ملکی خود باشند . و همچو گمان نرود که وجود چنين اعضائی مشکل و ممتنع است بعنايات حق و خاصّان حق و همّت بلند اصحاب غيرت هر مشکلی آسان است و هر صعب مستصعبی اهون از لحظات اعين و انظار . و امّا اگر اعضای مجالس بر عکس اين قضيّه دون و نادان و بيخبر از قوانين حکومت و سياست ممالک و بلدان و پست همّت و بی غيرت جاهل و کاهل و طالب منافع ذاتيّهء خود باشند ثمره و فوائدی بر تأسيس مجالس مترتّب نشود . مگر آنکه زمان سابق اگر مسکين فقيری بجهت احقاق و تحصيل حقوق خود بشخص واحد هديه ای تقديم مينمود بعد بايد کلّ اعضای مجلس را راضی کند و الّا احقاق حقوقش متصوّر نگردد . و چون نظر دقيق نمائيد مشهود و معلوم گردد که علّت عظمای جور و فتور و عدم عدل و حقّانيّت و انتظام امور از قلّت تديّن حقيقی و عدم معارف جمهور است . مثلاً اگر اهالی متديّن و در قرائت و کتابت ماهر و متفنّن باشند اگر مشکلی رخ نمايد اوّلاً بحکومت محلّيّه شکايت نمايند اگر امری مغاير عدل و انصاف بينند و روش و حرکت حکومت را منافی رضای باری و مغاير معدلت شهرياری مشاهده کنند داوری خود را بمجالس عاليه رسانند و انحراف حکومت محلّيّه را از مسلک مستقيم شرع مبين بيان کنند و بعد مجالس عاليه صورت استنطاق را از محلّ معلوم بطلبند البتّه آنشخص مشمول الطاف عدل و داد گردد . ولکن حال اکثر اهالی از قلّت معارف زبان و بيانيکه تفهيم مقاصد خويش نمايند ندارند و همچنين نفوسيکه در اطراف و اکناف از وجوه و اکابر اهالی معدودند چون بدايت تشکيلات و تأسيسات جديده است از عدم ترقّی در درجات عاليهء معارف هنوز لذّت حقّانيّت پروری و حلاوت معدلت گستريرا نچشيده و از معين عذب فرات صدق طويّت و خلوص نيّت ننوشيده و کما هو حقّه ادراک ننموده که اعظم شرف انسان و سعادت کلّيّهء عالم امکان عزّت نفس و همّت بلند و مقاصد ارجمند و عصمت فطريّه و عفّت خلقيّه است بلکه بلند اختری و بزرگواريرا در جمع زخارف دنيويّه بايّ نحو کان دانسته . حال قدری انصاف لازم است که انسان فی الجمله تفکّر نمايد پروردگار عالميان او را بفضل و موهبت کبری انسان خلق فرموده و بخلعت ﴿ لقد خلقنا الانسان فی أحسن تقويم ﴾ سرافراز داشته و بتجلّيات رحمانيّه از صبح احديّه مستشرق نموده و منبع آيات الهيّه و مهبط اسرار ملکوتيّه گشته و در فجر ابداع بانوار صفات کامله و فيوضات قدسيّه مستنير شده حال چگونه اين رداء مطهّر را بکثافات اغراض نفسانيّه بيالايد و اين عزّت جاويد را بذلّ شديد تبديل نمايد )أتزعم انّک جرم صغير و فيک انطوی العالم الاکبر ) . و اگر مقصود اختصار و مراعات صدد مقصد اصلی نبود مجملی از مسائل الهيّه در بيان حقيقت انسانيّه و علوّ منزلت و سموّ منقبت بشريّه مرقوم ميشد ( اين زمان بگذار تا وقت دگر ) . در قطب امکان شأن اعظم و مقام اکبر ارفع افخم ظاهراً و باطناً اوّلاً و آخراً انبيای الهی راست و حال آنکه اکثرشان بحسب ظاهر جز فقر صرف نداشته و کذلک عزّت کلّيّه اوليای حقّ و مقرّبان درگاه احديّت را مختصّ و حال آنکه ابداً در فکر غنای ظاهر خود نبودند . و همچنين ملوک معدلت سلوکی که صيت جهانبانی و عدالت آسمانيشان آفاق کائنات را فرا گرفته و آوازهء حقوق پروری و بزرگواريشان اقاليم سبعه را احاطه نموده در فکر توانگری و غنای فاحش ذاتی خود نبوده بلکه غنای جمهور رعايا را عين غنای خود شمرده ثروت و وسعت عموم افراد اهالی را معموريّت خزائن سلطنت دانسته افتخارشان بذهب و فضّه نبوده بلکه بروشنائی رأی و بلندی همّت جهان آرای بوده . و همچنين وزرای مکرّم و وکلای مفخّمی که رضای حقرا بر رضای خود مقدّم داشته و در فنون سياسيّه عَلمِ مهارت کلّيّه را بر اتلال حکمت حکومتيّه برافراشته در انجمن دانش چون مصباح معارف افروخته و از اطوار و افکار و رفتارشان آثار دولت خواهی واضح و نتائج معموريّت پروری لائح بوظيفهء زهيدهء خود قناعت نموده روز و شب مشغول بتمشيت مهامّ امور و احداث و ايجاد وسائل ترقّی جمهور بودند و بفکر ثاقب و رأی صائب دولت متبوعهء خود را مطاع دول عالم و مقرّ سرير سلطنت را مرکز رتق و فتق عظائم امور ملل و امم فرموده بوصول اعلی مراقی مفخرت ذاتيّه و اسمی معارج حيثيّت فطريّه متباهی گشتند . و کذلک مشاهير علمای نحارير که بفضائل علميّه و خصائل حميده موصوف و بعروة الوثقای تقی متشبّث و بذيل هُدی متوسّل و متمسّک و مرآت تخيّلاتشان بصور معانی کلّيّه مرتسم و زجاجهء تصوّراتشان از شمس معارف عموميّه مقتبس و در ايّام و ليالی بتدقيق و تحقيق علوم نافعه مشغول و بتربيت و تعليم انفس مستعدّهء متعلّمه مألوف البتّه در مذاق عرفانشان گنج باد آورد خسروان به قطره ای از زلال معارف و بيان برابری نکند و قناطير مقنطرهء ذهب و فضّه با حلّ مسئله ای از مسائل غامضه مقابلی ننمايد لذائذ امور خارجه را چون ملاعب صبيان انگارند و کلفت زخارف زائده را لائق دونان و جاهلان شمرند چون طيور شکور بحبوب چندی قناعت نموده نغمات حکمت و معارفشان حيرت بخش مدارک و شعور اجلّهء فضلای امم آفاق گردد . و همچنين سروران خردمندان از اهالی و متحيّزان متنفّذان ولايات و نواحی که ارکان حکومت‌اند علوّ منزلت و سموّ شأن و سعادتشان در خيرخواهی عموم و تفقّد و تجسّس وسائل عمار مملکت و ثروت و آسايش رعيّت است . مثلاً ملاحظه نمائيد که اگر شخصی از اکابر ولايتی غيور و هوشمند و پاک دل و دانشمند و بفطانت فطريّه موصوف و بذکاء و درايت خلقيّه معروف و از ارکان هيئت ولايت باشد حال عزّت کلّيّه و سعادت سرمديّه و شأن و شرف دنيوی و اُخرويش در چه چيز است ؟ آيا در ملازمت صداقت و راستی و غيرت و حميّت پروری و ابتغاء مرضات الهی و استجلاب حسن انظار خسروی و استرضاء خاطر جمهور اهالی است و يا خود بجهت آنکه در شام عيش مهيّا و سفرهء مهنّائی حاضر سازد در روز بتخريب وطن و بلاد و احراق قلوب عباد مشغول گردد و خود را در درگاه حضرت کبريا مردود و از دربار معدلت مدار مطرود و در نزد جمهور اهالی بدنام و ذليل نمايد ؟ فواللّه عظام باليه در قبور از چنين نفس و امثال او بهتر است چه فائده که از موائد سمائيّهء خصائل انسانيّه نچشيده و از چشمهء صافی موهبت عوالم بشريّه ننوشيده‌اند . و اين معلوم است که مقصد از تأسيس اين مجالس عدل و حقّانيّت است مجال انکار نه ولکن تا همّت ارکان و اعضای منتخبه چه بظهور رساند . اگر بنيّت خالصه موفّق شوند البتّه نتائج مبارکه و اصلاحات غير مترقّبه حاصل گردد و الّا البتّه مهمل و معوّق ماند و امور بکلّی مختلّ شود .

" أری الف بانٍ لا يقوم بهادم

فکيف ببانٍ خلفه الف هادم "

باری از تفاصيلی که بيان شد مقصود اين بود که اقلّاً معلوم گردد که عزّت و سعادت و بزرگواری و منقبت و تلذّذ و راحت انسان در ثروت ذاتيّهء خود نبوده بلکه در علوّ فطرت و سموّ همّت و وسعت معلومات و حلّ مشکلاتست فنعم ما قال :

" عليّ ثياب لو يُباع جميعها

بفلسٍ لکان الفلس منهنّ أکثرا "

" و فيهنّ نفس لو يُقاس بها

نفوس الوری کانت أجلّ و أکبرا "

و بنظر اين عبد چنان می‌آيد که اگر انتخاب اعضای موقّته در مجالس ممالک محروسه منوط برضايت و انتخاب جمهور باشد احسن است چه که اعضای منتخبه از اين جهت قدری در امور عدل و داد را مراعات مينمايند که مبادا صيت و شهرتشان مذموم گردد و از درجهء حسن توجّه اهالی ساقط شوند . و همچو ظنّ و گمان نرود که مقصود از اين کلمات مذمّت غنا و مدح فقر و احتياج است بلکه غنا منتهای ممدوحيّت را داشته اگر بسعی و کوشش نفس خود انسان در تجارت و زراعت و صناعت بفضل الهی حاصل گردد و در امور خيريّه صرف شود . و علی الخصوص اگر شخصی عاقل و مدبّر تشبّث بوسائلی نمايد که جمهور اهالی بثروت و غنای کلّی برساند همّتی اعظم از اين نه و عند اللّه اکبر مثوبات بوده و هست چه که اين بلند همّت سبب آسايش و راحت و سدّ احتياجات جمع غفيری از عباد حقّ گردد . ثروت و غنا بسيار ممدوح اگر هيئت جمعيّت ملّت غنی باشد ولکن اگر اشخاص معدوده غنای فاحش داشته و سائرين محتاج و مفتقر و از آن غنا اثر و ثمری حاصل نشود اين غنا از برای آن غنی خسران مبين است ولی اگر در ترويج معارف و تأسيس مکاتب ابتدائيّه و مدارس و صنايع و تربيت ايتام و مساکين خلاصه در منافع عموميّه صرف نمايد آن شخص عند الحقّ و الخلق بزرگوارترين سکّان زمين و از اهل اعلی علّييّن محسوب . و امّا حزبيکه برآنند اين اصلاحات جديده و تشکيلات سديده بالقوّه و بالفعل مغاير رضای پروردگار و منافی اوامر شارع مختار و مخالف اساس شرع متين و مباين سيرت حبيب ربّ العالمين است قدری تدبّر نمايند که اين مخالفت از چه جهت است ؟ آيا مغايرتش از جهت اقتباس از ملل سائره است که باين واسطه وجه مشابهت حاصل ( و من تشبّه بقوم فهو منهم ) وارد ؟

( أوّلاً ) اين امور ظاهرهء جسمانيّه اسباب تمدّنيّه و وسائل معارف و فنون حکمت طبيعيّه و تشبّثات ترقّی اهل حرف و صنايع عموميّه و ضبط و ربط مهامّ امور مملکت بوده دخلی باساس مسائل کلّيّهء الهيّه و غوامض حقائق عقائد دينيّه ندارد . و اگر گفته شود در اين امور نيز اقتباس جائز نه اين قول دليل بر جهل و نادانی قائل است . آيا حديث مشهور )اطلبوا العلم و لو بالصّين ) را فراموش نموده‌اند ؟ و اين معلوم است که اهل صين در درگاه احديّت از مردودترين ناس محسوب چه که عبدهء اصنام و غافل از عبوديّت خبير علّام بوده‌اند و اهل اوروپ اقلّاً از اهل کتاب و مقرّ و معترف بعزيز وهّابند و در آيهء مبارکهء ﴿ و لتجدنّ أقربهم مودّة للّذين آمنوا الّذين قالوا انّا نصاری ﴾ مصرّح پس طلب علم و معارف از ممالک امّت انجيل جائز و موافق‌تر است . حال چگونه تعلّم از عبدهء اوثان مقبول عند اللّه و تعلّم از اهل کتاب مبغوض درگاه کبرياست ؟ و همچنين در غزوهء احزاب ابوسفيان بنی کنانه و بنی قحطان و بنی قريظهء يهود را با خود متّفق نموده با کافّهء طوائف قريش بر اطفاء سراج الهی که در مشکاة يثرب برافروخته بود قيام نمودند . و چون در آنزمان ارياح امتحان و افتتان از هر جهت بقوّهء شديده در هبوب بود بقوله تعالی ﴿ الم أحسب النّاس أن يترکوا ان يقولوا آمنّا و هم لا يفتنون ﴾ و مؤمنين قليل و اعدا بهجوم عمومی برخاسته خواستند که آفتاب مشرق حقيقت را بغبار ظلم و جور تيره گردانند حضرت سلمان بحضور مطلع وحی الهی و مهبط تجلّيات فيض نامتناهی حاضر عرض نمود که در ممالک فرسيّه بجهت محافظت و صيانت خود از اعدا باطراف مملکت حفر خندق نمايند و اين بجهت محافظه از هجوم بغتی بسيار موافق و مفيد . آيا آن منبع عقل کلّی و معدن حکمت و علم الهی فرمودند که اين از عادات ممالک شرکيّهء کفريّهء مجوس است و اهل توحيد را اتّباع جائز نه و يا آنکه جميع موحّدين را سريعاً بحفر خندق امر فرمودند حتّی بنفس مبارک آلت حفر را برداشته و بمعاونت اصحاب و احباب قيام فرمودند ؟ و از اين گذشته در کتب کافّهء فرق اسلاميّه از تواريخ و غيره که علمای عظام و مورّخين فخام تصنيف نموده‌اند مذکور که بعد از طلوع نيّر آفاق از مشرق حجاز که فی الحقيقه از أشعّهء ساطعه‌اش هيئت عموميّهء امکان مستنير و تغيير و تبديل کلّی در ارکان عالم بنزول شريعت جديدهء الهيّه و تأسيس مبانی حکم ربّانيّه پيدا شد شريعت مقدّسهء سمائيّه در بعضی احکام مطابق عادات مألوفهء أهل جاهليّه نازل شد . از آنجمله حرمت و رعايت اشهر حرام و حرمت اکل لحم خنزير و اعتبار شهور قمريّه و اسمائشان و غير از اين امور کثيره‌ايست که بعينه و بعبارته از کتب نقل ميشود ( و کانت الجاهليّة تفعل اشياء جاءت شريعة الاسلام بها فکانوا لا ينکحون الامّهات و البنات و کان أقبح شیء عندهم الجّمع بين الاختين و کانوا يعيبون المتزوّج بامرأة أبيه و يسمونه الضّيزن و کانوا يحجّون البيت و يعتمرون و يحرمون و يطوفون و يسعون و يقفون المواقف کلّها و يرمون الجمار و کانوا يکبسون فی کلّ ثلاثة اعوام شهراً و يغتسلون من الجنابة و کانوا يداومون علی المضمضة و الاستنشاق و فرق الرّأس و السّواک و تقليم الاظفار و نتف الابط و کانوا يقطعون يد السّارق اليمنی ). حال نعوذ باللّه ميتوان بخاطر آورد که چون در بعضی احکام شريعت غرّا با عادات اهل جاهليّه که مطرود جميع طوائف‌اند وجه مشابهت دارد نقصی وارد است و يا خود تصوّر ميتوان کرد که استغفر اللّه حقّ غنيّ مطلق اتّباع آراء کفريّه فرموده ؟ حکمت بالغهء الهيّه بسيار . آيا از قدرت حق بعيد و ممتنع بود که شريعت مبارکه را من دون مشابهت عادتی از عادات امم جاهليّه نازل فرمايد ؟ بلکه مقصود از اين حکمت کلّيّه اين بود که عباد از قيود تعصّبات جاهليّه آزاد شوند و اين اقوالی را که اليوم وسيلهء تخديش اذهان و تشويش وجدان بيچارگان نموده بر زبان نرانند . ولکن بعضی از نفوس که از حقائق کتب الهيّه و جوامع صحف نقليّه و تاريخيّه کما هی اطّلاع ندارند خواهند گفت که اين کيفيّات و عادات از سنن جليلهء حضرت خليل عليه السّلام است و در ميان اقوام جاهليّه باقی و بر قرار بود و در مدلول آيهء مبارکهء ﴿ اتّبع ملّة ابراهيم حنيفاً ﴾ داخل . لکن در جميع کتب و صحف فرق اسلاميّه اين مسلّم و مذکور است که احترام اشهر حرام و اعتبار اشهر قمريّه و قطع يمين سارق از سنن حضرت خليل عليه السّلام نيست و از اين گذشته الآن کتاب توراة موجود و شريعت حضرت ابراهيم عليه السّلام در او مذکور مراجعت کنند يقيناً خواهند گفت توراة نيز محرفّست زيرا در آيهء مبارکه وارد ﴿ يحرّفون الکلم عن مواضعه ﴾ و حال آنکه تحريف در مواضع معلومه واقع و در کتب علميّه و تفسيريّه مذکور اگر بتفصيل اين مسئله بپردازيم از مقصود اصلی تأليف اين رساله بازمانيم لذا اختصار اولی . و ديگر آنکه در بعضی روايات مذکور که برخی اخلاق حسنه و شيم مرضيّه را از وحوش اقتباس کنيد و عبرت گيريد . پس چون تعلّم اخلاق حسنه از حيوان صامت جائز بوجه اولی از ملل اجنبيّه که اقلّاً از نوع انسان و بنفس ناطقه و قوّهء مميّزه ممتاز اکتساب و اقتباس فنون جسمانيّه جائز . و اگر ملاحظه شود که در حيوانات اين صفات ممدوحه خلقيست اين اصول و اساس مدنيّت و علوم و حکمت طبيعيّه در ممالک سائره بچه برهان ميتوان گفت که غير خلقی است ؟ ﴿ هل من خالق غير اللّه؟ قل سبحان اللّه ﴾. و همچنين جميع افاضل علمای متفنّنين و اکابر فقهای کاملين در بعضی فنونيکه مبدء و مبدع آن حکمای يونان چون ارسطو و غيره بودند تتبّع نموده‌اند و اقتباس معارف حکميّه چون علم طبّ و رياضی و جبر و حساب را از کتب يونانيّه سبب فوز و فلاح شمرده‌اند چنانچه فنّ منطق را کلّ علما تتبّع و تدريس نمايند و حال آنکه مؤسّس آنرا از صابئين ميشمرند و اکثری تصريح نموده‌اند که اگر عالم نحريری در فنون شتّی مهارت کامله داشته لکن در فنّ منطق تتبّع تمام نيافته اعتماد کلّی بر اقوال و نتائج فکريّه و استنباط مسائل کلّيّهء او نه .

پس باين دلائل واضحه و براهين متقنه ظاهر و مبرهن گشت که اکتساب اصول و قوانين مدنيّه و اقتباس معارف و صنائع عموميّه مختصراً ( ما ينتفع به العموم ) از ممالک سائره جائز تا افکار عموم متوجّه اين امور نافعه گردد و بکمال همّت بر اکتساب و اجراء آن قيام نموده تا بعون الهی در اندک مدّتی اين اقليم پاک سَرور اقاليم سائره گردد . ای خردمندان بعين عقل و تدبّر ملاحظه نمائيد آيا ممکن است که تفنگ و توپ عادی با تفنگ هنری مارتی و توپ کروپ مقابلی نمايد ؟ حال اگر نفسی بگويد که ما را همين آلات ناريّهء قديمه موافقست لزوم باستحصال اسلحه و آلاتی که در ممالک اجنبيّه ايجاد شده نه آيا اين قول را هيچ طفلی بسمع قبول استماع نمايد ؟ و يا آنکه ما تا بحال احمال امتعه و اجناس تجارتيّه را از مملکتی بمملکتی بواسطهء حيوانات نقل ميکنيم محتاج بکالسکهء آتشی نبوده و نيستيم چه ضرور مشابهت بامم سائره بجوئيم . آيا اين کلام قرين اذعان هيچ هوشياری گردد ؟ لا و اللّه مگر آنکه نظر ببعضی اغراض که در قلوب خود کتمان نموده امور بديهيّه را انکار نمائيم . ممالک اجنبيّه با آنکه در فنون و معارف و صنائع عموميّه کمال مهارترا نائل مع ذلک از يکديگر اقتباس ميکنند ممالک ايرانيّه که منتهی درجهء احتياج را داشته چگونه جائز است که مهمل و معطّل بماند ؟ و علمای بزرگواری که سالک بر خط مستقيم و منهج قويم و واقف بر اسرار حکمت الهيّه و مطّلع بر حقائق کتب مقدّسهء ربّانيّه هستند و قلوب مبارکشان بحليهء تُقی متحلّی و وجوه نضره‌شان بانوار هدی روشن و منير ملتفت احتياجات حاليّه و ناظر بر مقتضيات زمانيّه هستند البتّه بکمال جدّ تشويق و تحريص تمدّن و معارف مينمايند ﴿ هل يستوی الّذين يعلمون و الّذين لا يعلمون و هل تستوی الظّلمات و النّور ﴾. علما سراج هدايتند بين ملأ عالم و نجوم سعادتند مشرق و لائح از افق طوائف و امم سلسبيل حياتند انفس ميّتهء جهل و نادانی را و معين صافی کمالاتند تشنگان باديهء نقص و گمراهی را مطلع آيات توحيدند و مطّلع بر حقائق قرآن مجيد طبيب حاذق‌اند جسم معلول عالمرا و ترياق فاروق اعظمند هيئت مسمومهء بنی آدمرا حصن حصين‌اند مدينهء عالم انسانيّت را و کهف منيعند مضطرّين و مضطربين جهالت را ( العلم نور يقذفه اللّه فی قلب من يشاء ) . ولکن پروردگار عالميان از برای هر شیء علائم و آثاری خلق فرموده و محک و امتحانی مقرّر داشته . عالِم ربّانيرا کمالات معنويّه و ظاهريّه لازم و حسن اخلاق و نورانيّت فطرت و صدق نيّت و فطانت و ذکاوت و فراست و نهی و عقل و حجی و زهد و تقوای حقيقی و خشية اللّه قلبی واجب و الّا شمع بی‌نور هر چند بلند و قطور باشد حکم اعجاز نخل خاويه و خشب مسنّده داشته .

" ناز را روئی ببايد همچو ورد چون نداری گرد بدخوئی مگرد "

" زشت باشد روی نازيبا و ناز سخت باشد چشم نابينا و درد "

در روايت صحيحه وارد ( و أمّا من کان من العلماء صائناً لنفسه حافظاً لدينه و مخالفاً لهواه و مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلّدوه ) . و چون اين کلمات مشرقه جامع جميع شرائط علميّه است لهذا شرح مجملی در ترجمهء اين روايت مبارکه بيان ميشود و هر کس که دارندهء اين شئونات رحمانيّه و مظهر مدلول اين روايت صحيحه نبوده نسبت علم از او منقطع و منسلب و مطاعيّت موحّدين را لائق و سزاوار نه . اوّل کلمهء اين شرائط مقدّسه صائناً لنفسه است و اين معلوم است که مقصد حفظ نفس از بلايا و محن جسمانيّه نبوده زيرا انبيا و اوليا کلّاً و طرّاً معرض اعظم شدائد عالم و هدف سهام بليّات و اذيّات ملل و امم گشته بجهت خير جمهور انفاق جان نموده بمشهد فدا بجان و دل شتافتند و بکمالات معنويّه و صوريّه هيئت عالمرا برداء جديد فضائل ذاتيّه و شيم مرضيّهء اکتسابيّه مزيّن فرمودند بلکه مقصود اصلی حقيقی صيانت از نقائص باطنيّه و ظاهريّه و اتّصاف باوصاف کماليّهء معنويّه و صوريّه بوده . اوّل صفت کماليّه علم و فضلست و جامعيّت اين مقام اعظم اقوم آگاهی کما هی بر غوامض مسائل الهی و حقائق حکم سياسيّهء شرعيّهء قرآنی و مضامين سائر کتب سماوی و وقوف بر ضوابط و روابط ترقّی و تمدّن ملّت باهره و اطّلاع بر قوانين و اصول و رسوم و احوال و اطوار و قواء مادّی و ادبی عالم سياسی ملل سائره و جامعيّت فنون نافعهء عصريّه و تتبّع در کتب تاريخيّهء اعصار سالفهء ملل و دول است . چه اگر شخص عالم وقوف بر مضامين کتب مقدّسه و جامعيّت حکمت الهيّه و طبيعيّه و علوم شرعيّه و فنون سياسيّه و معارف عصريّه و اطّلاع بر وقائع عظيمهء قرون سالفهء ملل و دول نداشته باشد عند اللّزوم عاجز ماند و اين منافی صفت جامعيّت است . مثلاً عالِم ربّانی اگر در محاوره با شخص مسيحی از الحان جليل انجيل بيخبر باشد آنچه از حقائق فرقانيّه بيان نمايد ابداً مسموع و مقبول آن شخص نيفتد ولکن اگر آن شخص ملاحظه نمايد که آنچه در دست اوست و مستند بر آن اين عالم بزرگوار از قسّيسين امّت انجيل آگاه‌تر و بر حقائق کتب مقدّسه مطّلع و داناتر است بالطّوع آنچه بيان نمايد قبول کند چه که جز اقرار مفرّی از برای او نه . چنانچه رأس الجالوت چون بحضور آفتاب فلک عرفان و نيّر اوج هدايت و ايقان حضرت رضا عليه السّلام مشرّف شد اگر در اسئله و اجوبه آن معدن علم بادلّه و براهين مألوفهء رأس الجالوت بيان نميفرمودند اقرار و اعتراف بر بزرگواری آن حضرت نمی نمود . و از اين گذشته عالم سياسی را دو قوهء اعظم اقوم لازم قوّهء تشريعيّه و قوّهء تنفيذيّه . مرکز قوّهء تنفيذيّه حکومت است و مرجع قوّهء تشريعيّه دانايان هوشمند . حال اگر اين رکن رکين و اساس متين جامع و کامل نباشد چگونه فلاح و نجاح از برای هيئت ملّت تصوّر گردد ؟ ولکن چون اين اوان چنين نفوس کاملهء جامعه نادر الوجود است و حکومت و هيئت ملّت بانتظام حال در غايت درجهء احتياج لذا تأسيس هيئت علميّه لازم که اعضای اين مجلس هر چند نفس در فنّی از فنون مذکوره ماهر باشند و باقدام و جهد بليغ در جميع احتياجات حاليّه و استقباليّه تفکّر نموده امور را در نقطهء اعتدال و مرکز مستقيمی مرکوز نمايند . اوّلاً چون تا بحال احکام شرعيّه را در مرافعات و محاکمات مدار معيّنی نبوده زيرا هر يک از علماء نظر برأی و اجتهاد خود نوعی حکم مينمايند . مثلاً دو نفس مرافعه مينمايند يکی از علماء حکم بمدّعی و ديگری بمدّعی عليه دهد بلکه احياناً در مادّهء واحده دو حکم مخالف از يک شخص مجتهد صادر چه که اوّل چنان معلوم شده بود و حال چنين و شبهه ای نيست که اين امور سبب تشويش کافّهء امور مهمّه واقع و از اين فتور عظيمی در اساس هيئت اجتماعيّه طاری گردد چه که هيچ يک از مدّعی و مدّعی عليه مأيوس از دعوای خود نگشته مادام العمر مترصّد اخذ حکم ثانی مخالف حکم اوّل شده جميع عمر خود را بر لجاج ميگذارند و از اينکه اوقات خود را بکلّی متوجّه معانده و منازعه مينمايند از امور نافعهء خيريّه و اشغال خود بازمانند و فی الحقيقه اين شخصين حکم ميّت را دارند و حکومت و هيئت اجتماعيّه را ذرّه ای خدمت نتوانند . ولکن اگر حکم قاطعی در ميان باشد ديگر محقوق محکوم ابداً اميد استحصال امر ثانی ندارد لهذا راحت و آسايش جسته باشغال و خدمات خود و غير مشغول گردد . نظر باينکه اعظم وسيلهء آسايش و راحت اهالی و اکبر واسطهء ترقّی جمهور اعالی و ادانی اين امر اهمّ اتمّ است لذا بايد علمائيکه واقفند بر مسائل شرعيّهء الهيّه در اين مجلس کبير اوّلاً يک منهج قويم و صراط مستقيمی بجهت قطع دعاوی عموم تعيين و تأليف نموده بامر حضرت سلطان در جميع ولايات منتشر گردد و بر موجب آن حکم جاری شود بسيار اين امر مهمّ را اهتمام لازمست . و ثانی صفت کماليّه عدل و حقّانيّت است و آن عدم التفات و التزام منافع ذاتيّه و فوائد شخصيّهء خود و بدون ملاحظه و مراعات جهتی از جهات بين خلق اجراء احکام حق نمودن و نفس خود را چون افراد بندگان غنيّ مطلق شمردن وجز امتياز معنوی در امری از امور تفرّد از جمهور نجستن و خير عموم را خير خويشتن دانستن خلاصه هيئت جمعيّت را بمنزلهء شخص واحد پنداشتن و نفس خود را عضوی از اعضای اين هيئت مجسّمه انگاشتن و الم و تأثّر هر جزئی سبب تألّم کلّ اجزاء هيئت بالبداهه تيقّن نمودن است . و ثالث صفت کماليّه بصدق طويّت و خلوص نيّت بتربيت جمهور پرداخته در تعاليم معارف عموميّه و تدريس علوم نافعه و تشويق بر ترقّيات عصريّه و تحريص بر توسيع دوائر صنائع و تجارت و ترغيب اتّخاذ وسائل ثروت اهالی مملکت بذل جهد بليغ و سعی منيع نمودنست . چه که عموم ناس از اين امور مهمّه که علّت مزمنهء هيئت اجتماعيّه را برء فوريست بيخبرند بايد که علمای هوشمند و دانايان خردمند خالصاً مخلصاً للّه بوعظ و نصيحت عموم برخيزند تا ديدهء اهالی از اين کُحل بينش معارف روشن و بصير گردد . زيرا اليوم ناس بظنون و اوهام خود چنين تصوّر نموده‌اند که نفسيکه موقن باللّه و مؤمن بآيات و رسل و کتب و شرائع الهيّه و مظهر خشية اللّه است بايد معطّل و معوّق بماند و ببطالت و بطائت ايّام بگذراند تا از نفوسی عند اللّه محسوب گردد که از دنيا و مافيها گذشته دل بعالم اخروی بسته‌اند و از خلق بعيد شده بحقّ تقرّب جسته‌اند . چون اين بيان مفصّلاً در اين کتاب در موقع ديگر ذکر خواهد يافت لهذا در اين مقام ترک اولی . باری باقی صفات کماليّه خشية اللّه و محبّة اللّه فی محبّة عباده و حلم و سکون و صدق و سلوک و رحم و مروّت و جلادت و شجاعت و ثبات و اقدام و جهد و کوشش و کرم و بخشش و وفا و صفا و حميّت و غيرت و همّت و بزرگواری و حقوق پروری و امثال ذلک بوده و فاقد اين اخلاق حسنهء انسانيّه ناقص است و اگر حقائق هر يک از اين صفات را بيان نمائيم ( مثنوی هفتاد من کاغذ شود ) . و ثانی کلمهء اين شرائط مقدّسهء علميّه ( حافظاً لدينه است ) . و اين معلوم است که مقصد از اين کلمهء مبارکه منحصر در استنباط احکام و مراعات عبادات و اجتناب از کبائر و صغائر و اجراء احکام شرعيّه و باين وسائط محافظهء دين اللّه نمودن نبوده بلکه هيئت ملّت را از کلّ جهات محافظه نمودن و در اعلاء کلمة اللّه و تکثير جمعيّت دينيّه و ترويج دين الهی و غلبه و استعلائش بر سائر اديان از اتّحاد جميع وسائل و وسائط سعی بليغ را مبذول داشتن است . و فی الحقيقه اگر علمای اسلاميّه در اين امور چنانچه بايد و شايد اقدام مينمودند تا بحال جميع ملل عالم در ظلّ کلمهء وحدانيّت داخل ميشدند و شعلهء نورانيّهء ﴿ ليظهره علی الدّين کلّه ﴾ چون آفتاب در قطب امکان طالع و بر جميع آفاق لائح ميگشت. در قرن خامس عشر ميلاد لوطر که اوّل يکی از اعضای اثنا عشر هيئت مذهبيّهء قاتوليک در مرکز حکومت پاپ بود و مؤخّراً محدث مذهب پروتستان گشت در بعضی مسائل که عدم تجويز تزويج رهابين و تعظيم و تکريم صور حواريّين و رؤسای سلف مسيحيّين و عادات و رسوم مذهبيّهء زائده بر احکام انجيل با پاپ مخالفت نمود . با وجود آنکه در آن زمان اقتدار پاپ بدرجه ای بود که کلّ ملوک اوروپ از سطوتش متزلزل و مضطرب و ضبط و ربط امور مهمّهء قطعهء اوروپ در يمين قوّت و قدرتش مودوع و مرتبط ولکن چون در اين مسائل که جواز تزويج رؤسای دينيّه و عدم سجود و تعظيم بر تمثال و صور معلّقهء در کنائس و ابطال عادات رسميّهء زائده بر مضامين انجيل لوطر محقّ و محقّق بود و بوسائل لازمهء ترويج تشبّث نمود در ظرف اين قرون اربعه و کسری اکثر اهالی امريک و چهار خمس قطعهء آلمان و انگليس و بسياری از اهالی نمچه ( خلاصه ) تقريباً دويست و پنجاه کرور از مذاهب سائرهء نصاری در مذهب پروتستان داخل گشتند و هنوز رؤسای اين مذهب بکمال همّت در ترويجند و حال در سواحل شرقيّهء افريک بظاهر حرّيّت و آزادی سودان و زنگيان را وسيله نموده مکاتب و مدارس تأسيس کرده بتعليم و تدريس و تمدين طوائف متوحّشهء صرفهء افريک مشغولند و در باطن مقصد اصليشان آنکه بعضی طوائف اسلاميّهء زنگيان را داخل در مذهب پروتستان نمايند . هر طائفه ای در ارتفاع ملّت خود مشغول و ما در خواب غفلت مدهوش . ملاحظه نمائيد که اين شخص با وجود آنکه معلوم نبود بچه هوائی پرواز ميکند و بچه مقصدی متحرّک بهمّت و غيرت رؤسای مذهبش چه قدر ترويج شد . حال اگر ملّت باهرهء حقّ که مظهر تأييدات الهيّه و مطلع توفيقات ربّانيّه است اگر بهمّت تامّه و غيرت کامله متوسّلا الی اللّه و منقطعاً عمّا سواه تشبّث بوسائل ترويج نمايند و بذل سعی و اقدام کنند البتّه انوار حقّ مبين بر کلّ آفاق ساطع گردد و بعضی نفوس که بر حقائق امور اطّلاعی ندارند و نبض عالم در دستشان نه و ندانند که علّت مزمنهء بطلان را چه فاروق اعظم حقّی لازم همچه گمان ميکنند که ترويج بسيف منوط است و بحديث انا نبيّ بالسّيف استدلال مينمايند . و حال آنکه فی الحقيقه اگر بنظر دقيق ملاحظه نمايند مشهود گردد که در اين عصر سيف واسطهء ترويج نه بلکه سبب وحشت و دهشت و اشمئزاز قلوب و نفوس گردد و در شريعت مبارکهء غرّا اهل کتاب را بقوّهء قاهره اجبار بر اقرار و ايمان جائز نه و حال آنکه دلالت و هدايت فريضهء ذمّت هر مؤمن موحّد است و حديث ( انا نبيّ بالسّيف ) و کذلک حديث ( امرت ان أقاتل النّاس حتّی يقولوا لا اله الّا اللّه ) در حقّ مشرکين جاهليّه که از کثرت توحّش و نادانی از درجهء بشريّت ساقط بودند وارد . چه که ايمانيکه بضرب سيف حاصل گردد بسيار بی اعتبار و بسبب امر جزئی منقلب بکفر و ضلال ميشود چنانکه قبائل و طوائف اطراف مدينهء منوّره بعد از عروج آفتاب اوج نبوّت بمعارج ﴿ فی مقعد صدق عند مليک مقتدر ﴾ دوباره بدين جاهليّه برگشته مرتدّ شدند . و همچنين ملاحظه نمائيد زمانيکه نفحات قدسيّهء روح اللّه خطّهء فلسطين و جليل و سواحل نهر اردن و جوانب اورشليم را معطّر ساخته و الحان جليل انجيل بمسامع روحانيان در آمده در آن زمان کلّ قبائل و طوائف آسيا و اوروپ و افريک و امريک و اوقيانوس که جزائر بحر محيط است مجوس و بت پرست و غافل از خطاب يوم الست بودند مقرّ وحدانيّت و الوهيّت جز ملّت موسويّه نبوده . بعد از بعثت انفاس طيّبهء طاهرهء روح بخش آنحضرت در مدّت سه سال حيات جاودانی بر اهالی آنديار مبذول داشت و بوحی الهی اسّ اساس شريعت عيسويّه که در آن عصر معجون برء السّاعهء هيئت معلولهء بشريّه بود تأسيس شد . اگر چه در زمان آنحضرت انفس قليله مقبل الی اللّه گشتند بلکه فی الحقيقه مؤمن موقن عبارت از دوازده نفر رجال حواريّين و چند نساء بودند و يکی از حواريّين که مسمّی بيهوذای اسخر يوطی بود نيز مرتدّ شده يازده نفر باقی ماندند . باری بعد از صعود آنحضرت بافق عزّت اين نفوس قليله باخلاق حسنهء روحانيّه و روش و حرکات مقدّسهء رحمانيّه مبعوث شده بقوّهء الهيّه و نَفَس مسيحائی بهدايت کلّ من علی الارض قيام نمودند . و در آنزمان کلّ ملل اصناميّه و ملّت يهود بکمال قوّت و اهتمام بر اطفای سراج الهی که در زجاجهء خطّهء اورشليم مشتعل گشته برخاستند ﴿ يريدون ان يطفئوا نور اللّه بافواههم و يأبی اللّه الّا ان يتمّ نوره و لو کره الکافرون ﴾ و هر يک از اين نفوس مبارکه را ببدترين عذابی شهيد نمودند بلکه جسم مطهّر بعضی را بساطور قصّابی ريزه ريزه نموده و در گلخنها بسوختند و بعضی اتباع و اشياع اين اشخاص مقدّسه را بعد از شکنجه و عذاب زنده زير خاک دفن نمودند . با وجود اين عقوبات شديده ابداً در تبليغ امر اللّه فتور ننموده بدون سلّ سيف و خراشيدن روی نفسی بالاخره ملّت عيسويّه عالم را احاطه نموده بقسمی که در قطعهء اوروپ و امريک از اديان سائره اثری باقی نماند و در آسيا و افريک و جزائر بحر محيط جمّ غفيری از اهالی اليوم در ظلّ انجيل داخلند . حال باين ادلّهء واضحهء لايحه ثابت و مبرهن گشت که ترويج دين الهی بکمالات انسانيّه و اخلاق حسنه و شيم مرضيّه و روش و حرکت روحانيّه است . اگر نفسی بصرافت فطرت اقبال الی اللّه نمايد مقبول درگاه احديّت بوده چه که اين نفس از اغراض شخصيّه و طمع منافع ذاتيّه مبرّا و بصون حمايت حقّ التجا نموده بصفت امانت و صداقت و پرهيزکاری و حقوق پروری و همّت و وفا و ديانت و تُقی بين خلق ظاهر گردد و مقصود اصلی از انزال شرائع مقدّسهء سمائيّه که سعادت اخروی و تمدّن دنيوی و تهذيب اخلاق باشد حاصل گردد و الّا بضرب سيف بظاهر مقبل و در باطن مغلّ و مدبر گردند . در اين مقام حکايتی که سبب عبرت کلّ گردد ذکر نمائيم . در تواريخ عربيّه مذکور که قبل از بعثت نبوی عليه السّلام نعمان بن منذر لخميّ که يکی از ملوک عرب جاهليّه و مقرّ سرير سلطنتش مدينهء حيره بوده روزی از کثرت تجرّع اقداح مدام عقلش زائل و شعورش باطل گشت . در عالم سکر و بيهوشی بقتل خالد بن مضلّل و عمر بن مسعود کلده که دو نديم و انيس و در محفل انس يار و جليسش بودند فرمان داد . و چو ن از عالم مستی و سکر بهوش آمد بپرسش حال دو نديم پرداخت تفصيل واقعه را بيان نمودند بغايت محزون و دلخون شد . از حبّ شديد و تعلّق خاطر عظيم که باين دو نديم داشت بر مقابرشان دو بناء عالی مسمّی بغريّان ساخته و بيادگار اين دو نديم يوم بؤس و يوم نعيم در هر سالی قرار داد و در اين دو روز معلوم بحشمت تمام آمده ما بين غريّان نشسته در يوم بؤس نظرش بر هر که افتادی بجان امان نيافتی و در يوم نعيم هر وارد و وافدی را مظهر احسان و عنايت بی‌نهايت ساختی و اين قاعده و قانون مستمرّ و بيمين شديد مستحکم بود . تا آنکه روزی پادشاه اسبی محمود نام سوار و بقصد شکار عزم صحرا نمود ناگاه از دور گوری بنظرش درآمد در عقب آن گور پادشاه اسب برانگيخت و تاخت تا از خيل و جيش خود دور و وقت بيگاه شد مأيوس گشت ناگاه سواد خيمه ای در باديه پيدا شد عنان بدان جانب معطوف داشت تا بدر خيمه رسيد فرمود مهمان ميطلبيد خداوند خيمه حنظله بن ابی غفراء طائی گفت بلی و استقبال نموده نعمانرا فرود آورده و با زوجهء خود گفت در ناصيهء اين شخص آثار بزرگی باهر تهيّأ ضيافتی کن و در مهمان نوازی همّتی و غيرتی نما . زن گفت گوسفندی داريم ذبح نما و من بجهت احتياط چنين روزی قدری آرد ذخيره نموده‌ام پس حنظله گوسفند را دوشيده قدحی شير نزد نعمان برده آنگاه گوسفند را ذبح نموده مائده ای ترتيب داد و آنشب را نعمان از محبّت و الفت حنظله بکمال خوشنودی و سرور بسر برد . و چون فجر طالع شد نعمان عزم عزيمت فرمود بحنظله خطاب نمود که تو در ضيافت و مهمان نوازی منتهای جوانمردی را آشکار نمودی من نعمان بن منذر و قدوم ترا بکمال اشتياق منتظرم . مدّتی گذشت تا آنکه قحط و غلاء عظيمی در ديار طيّ روی نمود حنظله باحتياج شديد مبتلا شد بدين سبب بحضور پادشاه شتافت . از غرائب اتّفاقات يوم بؤس در پيشگاه حضور نعمان حاضر گشت پادشاه بغايت آزرده خاطر شده آغاز عتاب نمود که چرا چنين روزی بحضور رفيق خود شتافتی که روز بؤس يعنی سختی است . اگر امروز نظرم بر يگانه فرزندم قابوس افتد بجان امان نيابد اکنون حاجتی که داری بخواه . حنظله گفت از يوم بؤس بيخبر بودم و نعمت دنيا بجهت حياة و بقاست و چون مرا در اين ساعت چشيدن کأس هلاک مقرّر از خزائن ارض چه فائده متصوّر . نعمان گفت از اين امر چاره نيست . پس حنظله بر زبان راند مرا چندان امان ده که بنزد عيال خود عودت نمايم و وصيّت اجرا نمايم و در سال آينده يوم بؤس حاضر گردم . نعمان ضامنی خواست که اگر در وعده مخالفت نمايد ضامن را بقتل رساند . حنظله متحيّرانه بهر طرف نگريست تا آنکه نظرش بر شريک بن عمر و بن قيس شيبانی که يکی از خدّام نعمان بود افتاد و اين ابيات را بخواند :

" يا شريکا يا ابن عمرو هل من الموت محاله "

" يا أخا کلّ مصاب يا اخا من لا أخا له "

" يا أخا النّعمان فيک اليوم عن شيخ کفاله "

" اين شيبان کريم أنعم الرّحمن بالّه ".

شريک گفت : ای برادر بجان جوانمردی نتوان نمود . بيچاره متحيّر ماند پس شخصی که موسوم بقراد بن اجدع کلبيّ بود برخاست و کفالت نمود مشروط باينکه اگر يوم بؤس سنهء آتيه حنظله را تسليم ننمايد هر حکم که پادشاه اراده فرمايد در حقّ او جاری کند . پس نعمان پانصد شتر بحنظله احسان نموده روانه ساخت . در سنهء بعد روز بؤس چون صبح صادق از افق مشرق سر برآورد نعمان با حشمت بی‌پايان بر عادت مألوفه توجّه بمحل غريّان نمود و قراد را بهمراهی آورد تا معرض سخط پادشاهی گردد . ارکان دولت بشفاعت زبان گشودند تا غروب مهلت خواستند که بلکه حنظله عودت نمايد و پادشاه را مقصد چنان بود که از جهت پاس محبّت حنظله را بقتل ضامن از هلاکت نجات دهد . باری چون قريب بغروب شد قراد را برهنه ساخته تا گردن زنند ناگاه از دور سواری پديد شد که بسرعت تمام ميتاخت . نعمان بسيّاف گفت منتظر چه هستی وزرا گفتند شايد اين سوار حنظله باشد چون نزديک شد حنظلهء طائی بود . نعمانرا آمدن او موافق نيفتاد . گفت ای جاهل احمق با وجود آنکه از پنجهء مرگ گريختی بار ديگر چرا درآويختی . حنظله گفت : وفای بعهد زهر هلاهل هلاکت را در مذاق من شيرين و گوارا نمود . نعمان سؤال نمود باعث بر اين حقّ گذاری و وفا پروری و مراعات عهد و پيمان چه امری بود ؟ حنظله گفت : اقرارم بوحدانيّت الهيّه و ايمانم بکتب منزلهء سماويّه . نعمان گفت : بچه دين متديّنی ؟ جواب داد که بنفس مسيحائی زنده و در صراط مستقيم روح اللّه پوينده‌ام . نعمان گفت : نفحات قدسيّهء روح اللّه را بر مشام من عرضه کن . حنظله يد بيضای هدايت را از جيب محبّة اللّه برآورد انوار انجيل بر بصر و بصيرت حاضرين اشراق نمود و چون حنظله چند آيات الهيّه از انجيل بالحان جليل تلاوت نمود نعمان و جميع وزرايش از بت و بت پرستی بيزار و در دين الهی ثابت و راسخ گشته بر زبان راندند که صد هزار افسوس که تا بحال ازين رحمت بی پايان غافل و محجوب و از اين غمام فضل رحمن مأيوس و محروم بوديم و فوراً غريّان را خراب نموده از ظلم و اعتساف نادم و اساس عدل و انصاف را استوار نمود . حال ملاحظه نمائيد که شخصی از اهل باديه بحسب ظاهر گمنام و بيمقام چون بصفتی از صفات مخلصين ظاهر شد چنين پادشاه غيور را با جمّ غفيری از ظلمت شام ضلالت نجات داده بصبح هدايت دلالت نمود و از باديهء هلاکت بت پرستی خلاص نموده بساحل بحر وحدانيّت الهيّه وارد کرد و سبب ابطال چنين عاداتی که فی الحقيقه آفت جمعيّت بشريّت و مخرّب بنيان مدنيّت است گرديد . تفکّر و تعمّق لازم و تعقّل و تدبّر واجب است . خلاصه قلب در منتهی درجهء احزان و تأسّف که از هيچ وجه توجّه عموم را متوجّه آنچه اليوم لائق و سزاوار است نميبيند . شمس حقيقت بر کلّ آفاق مشرق و ما در ظلمات هوای خود گرفتار و بحر اعظم از کلّ جهات متموّج و ما از تشنگی سوخته و افسرده و ناتوان موائد الهيّه از سماء احديّت نازل و ما در مفازهء قحط سرگشته و حيران ( من ميان گفت و گريه ميتنم ) . و از جمله اسباب کلّيّه که سبب اجتناب اديان سائره بتديّن بدين الهی گشته تعصّب و حميّت جاهليّه است . مثلاً ملاحظه فرمايند که خطاب الهی بجمال نورانی و فلک رحمانی سرور اهل عالم ﴿ و جادلهم بالّتی هی احسن ﴾ وارد و بمدارا و ملائمت مأمور چنانچه آن شجرهء مبارکهء ﴿ لا شرقيّة و لا غربيّة ﴾ نبوّت ظلّ الطاف بينهايت را بر سر عموم اهل عالم افکنده و بملاطفت کبری و خلق عظيم رفتار و حرکت ميفرمودند و همچنين حضرت موسی و حضرت هارون عليهما السّلام در خطاب و عتاب بفرعون ذی الاوتاد بامر ﴿ قولا له قولاً ليّناً ﴾ مأمور . با وجود شهرت سير خيريّهء انبيا و اولياء الهی که فی الحقيقه در جميع مراتب هيئت بشريّه را تا قيام السّاعه اُسوهء حسنه است مع ذلک بعضی از اين تلطّفات و تعطّفات فوق العاده غافل و محجوب و از حقائق کتب مقدّسهء الهيّه محروم و مهجور گشته از اهل سائر اديان کمال اجتناب و احتراز را مجری و ابداً تعارفات عاديّه را نيز جائز نميدانند . با وجود عدم جواز الفت و معاشرت چگونه ميتوان نفسی را هدايت نموده از ظلام فانی لا بصبح نورانی الّا منوّر فرمود و از اسفل جهل و ضلال بصعود اعلی افق علم و هدی تشويق و تحريص نمود ؟ حال بعين انصاف ملاحظه نمائيد که اگر حنظله با نعمان ابن منذر با کمال محبّت و صداقت و مهربانی و مهمان پروری حرکت نميکرد آن پادشاه و جمّ غفير از مشرکين را بوحدانيّت الهی چگونه مقرّ و معترف ميگردانيد . اجتناب و احتراز و خشونت سبب اشمئزاز قلوب و نفوس گردد و محبّت و ملاطفت و مدارا و ملائمت سبب اقبال نفوس و توجّه قلوب شود . اگر شخصی از مؤمنين موحّدين در حين ملاقات با نفسی از ملل اجنبيّه اظهار احتراز نمايد و کلمهء موحشهء عدم تجويز معاشرت و فقدان طهارت را بر زبان راند آن شخص اجنبی از اين کلمه چنان محزون و مکدّر گردد که اگر شقّ القمر نيز بيند اقبال بحقّ ننمايد و ثمرهء اجتناب اين باشد که اگر در قلب آن شخص توجّه قليلی الی اللّه بوده از آن نيز پشيمان گشته بکلّی از شاطی بحر ايمان بباديهء غفلت و بطلان فرار نمايد و چون بممالک و وطن خود رسد در جميع روزنامه ها درج نمايد که فلان ملّت در شرائط انسانيّت بمنتهی درجهء قصورند . اگر قدری تفکّر در آيات و بيّنات قرآنيّه و روايات مأثوره از نجوم سماء احديّت نمائيم معلوم و مبرهن گردد که اگر نفسی بصفات ايمانيّه متّصف و باخلاق روحانيّه متخلّق باشد مظهر رحمت منبسطهء الهيّه است برای کلّ ممکنات و مشرق الطاف رحمانيّه است بجهت کلّ موجودات چه که صفات مقدّسهء اهل ايمان عدل و انصاف و بردباری و مرحمت و مکرمت و حقوق پروری و صداقت و امانت و وفاداری و محبّت و ملاطفت و غيرت و حميّت و انسانيّت است . پس اگر نفسی فی الحقيقه پاک و مقدّس باشد متشبّث بوسائلی شود که جلب قلوب کلّ ملل عالم نمايد و بصفات حقّ جميع عالم را بصراط مستقيم کشاند و از کوثر حيات ابديّه چشاند . حال ما از جميع امور خيريّه چشم پوشيده سعادت ابديّهء جمهور را فدای منافع موقّتهء خود مينمائيم و تعصّب و حميّت جاهليّه را وسيلهء عزّت و اعتبار خويشتن ميشمريم . باين قناعت ننموده بتکفير و تدمير يکديگر ميکوشيم و چون خواهيم که اظهار معرفت و دانائی و زهد و ورع و تقوای الهی نمائيم بطعن و سبّ اين و آن پردازيم که عقيدهء فلان باطل است و عمل فلان ناقص عبادت زيد قليل است و ديانت عمرو ضعيف افکار فلان مشابه اطوار فرنگ است و اسرار فلان متوجّه نام و ننگ صف جماعت دوش پيوسته نبود و اقتدای بشخص ديگر جائز و شايسته نه . در اين ماه شخص توانگری بحدائق باقيه نشتافت و خيرات و مبرّاتی در پيشگاه مسند پيغمبری حاضر نگشت . بنيان شريعت خراب شد و اساس ديانت تار و مار بساط ايمان منطوی شد و اعلام ايقان مختفی گشت عالم بضلالت افتاد و در ردّ مظالم فتور و رخاوت حاصل شد روزها و ماهها بسر آمد و عقار و ضياع در دست مالک سال گذشته باقی ماند . در اين شهر هفتاد حکومت مختلفه مرتّب بود و حال روز بروز قلّت يافته بيست و پنج حکومت يادگار ماند روزی دويست احکام متضادّه و فتاوای متباينه از يک مصدر ظاهر و حال تجاوز از پنجاه نمينمايد . جمّ غفيری از عباد اللّه بجهت محاکمه سرگردان و حال در مأمن راحت مستريح و در امان . يکروز مدّعی مغلوب و مدّعی عليه غالب و روز ديگر مدّعی غالب و مدّعی عليه مغلوب حال اين مسلک مستقيم نيز متروک شد . اين چه ديانت کفريّه است و اين چه ضلالت شرکيّه وا ويلا وا شريعتا وا دينا وا مصيبتا ای برادران مؤمنين زمان زمان آخر است و روز قيامت نزديک . باری باينگونه کلمات تخديش اذهان بيچارگان اهالی و تشويش قلوب درماندگان مساکينی ميشود که از حقائق امور و اساس اين اقوال خبر ندارند و نميدانند که صد هزار اغراض نفسانيّه در تحت نقاب اقوال تعصّبيّهء بعضی مستور . لهذا گمان ميکنند که قائل را غيرت دينيّه و خشية اللّه بر آن داشته و حال آنکه قائل چون در آبادی عموم خرابی خصوصی خود را می بيند فرياد کند و در بينائی ديگران کوری خود را مشاهده مينمايد ناله و فغان آغاز کند . لکن ديدهء بصيرت لازم که ادراک کند اگر اين قلوب مظهر خشية اللّه بود البتّه رائحهء طيّبه‌اش چون مشک جان عالم را معطّر مينمود . هيچ امری در عالم بمجّرد قول تصديق نشود .

" ورنه اين جغدان دغل افروختند

بانگ بازان سفيد آموختند "

" بانگ هدهد گر بياموزد قطا

راز هدهد کو و پيغام سبا "؟

و علمای ربّانی که از کتاب وحی الهی استنباط معانی و معارف و حکم نامتناهی نموده‌اند و قلب منيرشان مهبط الهام غيبی ربّانيست البتّه تفوّق ملّت بيضای حقّ را بر جميع ملل در کلّ مراتب بکمال جدّ و جهد طالب و در تشبّث وسائل ما به التّرقّی بمنتهای همّت ساعی و مجاهد و اگر نفسی از اين مقاصد خيريّه غافل البتّه مقبول درگاه احديّت نبوده بلکه در کمال نقص بهيئت تامّه ظاهر و در منتهای فقر بکلمهء غنا ناطق .

" گر ضريری لَمتُر است و تيز خشم

گوشت پارش دان که او را نيست چشم "

" از مقلّد تا محقّق فرقهاست

کين چه داود است و آن ديگر صداست "

علم و دانش و پاکی و زهد و ورع و آزادگی بهيئت و لباس نبوده و نيست . در زمان سياحت کلمهء مبارکه ای از شخص بزرگواری استماع نمودم که تا بحال شيرينی آن کلمه از کامم نرفته و آن اينست : نه هر عمامه ای دليل زهد و علمست و نه هر کلاهی علّت جهل و فسق ای بسا کلاه که عَلم عِلم برافراخت و ای بسا عمامه که حکم شرع برانداخت . و کلمهء ثالث از اين کلمات مقدّسه کلمهء ) مخالفاً لهواه ) وارد . چه قدر اين عبارت شامل معانی جليله است از جوامع الکلم و عبارات سهل ممتنعست اسّ اساس اخلاق ممدوحهء انسانيّت است . و فی الحقيقه اين کلمه شمع عالم و بنيان اعظم اخلاق روحانيّهء نورانيّهء بنی آدم است معدّل کلّ اخلاق و سبب اعتدال حقيقی تمام شيم مرضيّهء انسانيست . چه که هوای نفس آتشی است که صد هزار خرمن وجود حکمای دانشمند را سوخته و دريای علوم و فنونشان اين نار مشتعله را مخمود ننموده . و چه بسيار واقع که نفسی بجميع صفات حسنهء انسانيّه آراسته و بزيور عرفان پيراسته لکن اتّباع هوی شيم مرضيّهء آن شخص را از هيئت اعتدال خارج نموده در حيّز افراط انداخت نيّت خالصه را بنيّت فاسده تبديل نمود و همچنين اخلاق در مواضع لائقه ظاهر نگشت بلکه بقوّت هوی و هوس از مسلک مستقيم نافع منحرف بمنهج غير صحيح مضرّ متحوّل گشت . اخلاق حسنه عند اللّه و عند مقرّبين درگاهش و نزد اولی الالباب مقبول و ممدوح‌ترين امور لکن بشرط آنکه مرکز سنوحش عقل و دانش و نقطهء استنادش اعتدال حقيقی باشد . و اگر حقائق اين امور کما هو حقّه بيان گردد کار بتطويل انجامد و موضوع و محمول از ميان برود . باری در اين بحر هائل هوی کلّ طوائف اوروپ با اين همه تمدّن و صيتها هالک و مستغرق و از اين جهت کلّ قضايای تمدّنيّه‌شان ساقط النّتيجه است . بعضی از اين کلمه تعجّب ننمايند و استيحاش نفرمايند چونکه مقصد اصلی و مطلب کلّی از بسط قوانين اعظم و وضع اصول و اساس اقوم جميع شئون تمدّن سعادت بشريّه است و سعادت بشريّه در تقرّب درگاه کبريا و راحت و آسايش اعلی و ادنی از افراد هيئت عموميّه است و وسائل عظيمهء اين دو مقصد اخلاق حسنهء انسانيّت است و تمدّن صوری بی‌تمدّن اخلاق حکم ﴿ أضغاث أحلام ﴾ داشته و صفای ظاهر بی‌کمال باطن ﴿ کسراب بقيعة يحسبه الظّمآن ماءً ﴾ انگاشته گردد . زيرا نتيجه ای که رضايت باری و راحت و آسايش عموميست از تمدّن ظاهر صوری بتمامه حاصل نشود و اهالی اوروپ در درجات عاليهء تمدّن اخلاق ترقّی ننموده‌اند چنانچه از افکار و اطوار عموميّهء ملل اوروپ واضح و آشکار است . مثلاً ملاحظه نمائيد که اليوم اعظم آمال دول و ملل اوروپ تغلّب و اضمحلال يکديگر است و در کمال کره باطن باظهار منتهی درجهء الفت و محبّت و اتّحاد مشغول . و قضيّهء مشهورهء پادشاه آشتی و آسايش پرور در تدارک مهمّات حربيّه و ازدياد قوّهء عسکريّه بيشتر از ملوک جنگ‌آور بذل جهد بليغ مينمايند چه که صلح و آشتی من دون قوّهء شديده ميسّر نگردد در ظاهر بهانه نموده ليلاً و نهاراً جميعاً باعظم جدّ و جهد در تدارکات حربيّه ميکوشند و اهالی مسکين آنچه بعرق جبين پيدا کرده اکثرش را بايد انفاق اين راه کنند . و چه قدر آلاف از نفوس که صنائع نافعه را ترک نموده شب و روز بکمال همّت در ايجاد آلت مضرّهء جديده که بيشتر از پيشتر سبب سفک دماء ابناء جنس است مشغولند و هر روز آلت حرّاقهء جديده احداث و ايجاد ميکنند و دول مجبور بر اين گردند که آلات حربيّهء قديم را ترک نموده در تدارک آلات جديده کوشند چه که آلات حربيّهء قديم با آلات حربيّهء جديد مقاومت ننمايد . چنانچه در اين ايّام که سنهء هزار و دويست و نود و دو هجريست در ممالک آلمان صنعت تفنگ جديدی و در ممالک نمچه ايجاد توپ نحاسی تازه ای نموده‌اند که از تفنگ هنری مارتی و توپ کروپ آتش بارتر و در هدم بنيان انسانی شديدتر و سريع التّأثير تر است . و اين مصارف باهظه را بايد که رعايای فلک زده تحمّل نمايند . حال انصاف دهيد که اين تمدّن صوری بدون تمدّن حقيقی اخلاقی سبب آسايش و راحت عمومی و وسيلهء اجتلاب مرضات الهی است و يا خود مخرّب بنيان انسانيّت و مدمّر ارکان آسايش و سعادت است ؟ در سنهء هزار و هشتصد و هفتاد ميلادی که محاربه بين آلمان و فرنسا واقع شد از قرار مشهور ششصد هزار نفس در ميدان مهاجمه و مدافعه مأيوس و مقهور کشته گشتند . چه بسيار بنيان خاندانها که از اساس منهدم شد و چه بسيار مدن در شام در منتهای معموريّت بود و بامداد عاليها سافلها گشت . چه قدر اولاد صغار که يتيم و بی‌پرستار ماندند و چه قدر پدران و مادران سالخورده ثمرهء زندگانيشان جوانان نورسيده را در خاک و خون غلطان و مرده ديدند و چه قدر نساء که بی رجال و دستگير ماندند . و همچنين کيفيّات احراق کتابخانه‌ها و بعض ابنيهء جسيمهء فرنسا و آتش زدن دار الشّفای عسکريّه با جميع عساکر مجروحهء مريضه ووقايع مؤلمه و حرکات موحشهء طائفهء کومون و حوادث مدهشهء اختلاف و تحزّب جمعيّات متضادّهء متقاتله در پاريس و منازعه و عدوان مابين رؤسای دينيّهء قاتوليک و حکومت آلمان و ظهور فتنه ها و فسادها و تدمير بلاد و اوطان و خونريزی ميان حزبين جمهوريّت و دون کارلوس در اسپانيا . خلاصه از اينگونه وقايع که دلالت بر عدم تمدّن اخلاق طوائف اوروپ مينمايد بسيار و اين عبد چون هتک جهتی را مقصود نداشته لهذا بچند کلمه اختصار نموده . حال واضحست که شخص عاقل بصير و عارف خبير تصديق اينگونه امور ننمايد . آيا طوائف و قبائليکه مغاير شيم حسنهء عالم انسانی اينگونه امور موحشه در مابينشان جاريست چگونه سزاوار است که ادّعای تمدّن حقيقی کامل تامّ نمايند ؟ علی الخصوص که نتيجه ای از اين امور مأمول نه الّا تغلّب و تسلّط موقّت حالی و چون اين نتيجه باقی و پايدار نه لهذا نزد اولی الالباب تقيّد و اهتمام را سزاوار نيست . در قرون سالفه کراراً و مراراً حکومت آلمان غالب بر فرنسا گشت و همچنين سلطنت فرنسا دفعات عديده بر اقليم آلمان حکمرانی نمود . حال جائز که ششصد هزار نفوس مسکين از بندگان پروردگار فدای اين نتائج و منافع موقّتهء صوريّه گردد ؟ لا و اللّه . بلکه اطفال نيز ادراک مضرّت اينگونه امور بنمايند ولکن متابعت هوی صد هزار حجاب از دل بر ديده افکند و بصر و بصيرت هر دو نا بينا گردد .

" چون غرض آمد هنر پوشيده شد

صد حجاب از دل بسوی ديده شد "

بلی تمدّن حقيقی وقتی در قطب عالم عَلَم افرازد که چند ملوک بزرگوار بلند همّت چون آفتاب رخشندهء عالم غيرت و حميّت بجهت خيريّت و سعادت عموم بشر بعزمی ثابت و رأی راسخ قدم پيش نهاده مسئلهء صلح عمومی را در ميدان مشورت گذارند و بجميع وسائل و وسائط تشبّث نموده عقد انجمن دول عالم نمايند و يک معاهدهء قويّه و ميثاق و شروط محکمهء ثابته تأسيس نمايند و اعلان نموده باتّفاق عموم هيئت بشريّه مؤکّد فرمايند . اين امر اتمّ اقوم را که فی الحقيقه سبب آسايش آفرينش است کلّ سکّان ارض مقدّس شمرده جميع قوای عالم متوجّه ثبوت و بقای اين عهد اعظم باشند . و در اين معاهدهء عموميّه تعيين و تحديد حدود و ثغور هر دولتی گردد و توضيع روش و حرکت هر حکومتی شود و جميع معاهدات و مناسبات دوليّه و روابط و ضوابط مابين هيئت حکومتيّهء بشريّه مقرّر و معيّن گردد و کذلک قوّهء حربيّهء هر حکومتی بحدّی معلوم مخصّص شود . چه اگر تدارکات محاربه و قوّهء عسکريّهء دولتی ازدياد يابد سبب توهّم دول سائره گردد . باری اصل مبنای اين عهد قويم را بر آن قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی از شروط را فسخ نمايد کلّ دول عالم بر اضمحلال او قيام نمايند بلکه هيئت بشريّه بکمال قوّت بر تدمير آنحکومت برخيزد . اگر جسم مريض عالم باين داروی اعظم موفّق گردد البتّه اعتدال کلّی کسب نموده بشفای باقی دائمی فائز گردد . ملاحظه فرمائيد که اگر چنين نعمتی ميسّر شود هيچ سلطنت و حکومتی محتاج تهيُّأ و تدارکات مهمّات جنگ و حرب نباشد و مضطرّ باصطناع آلات حربيّهء جديده بجهت مقهوريّت نوع انسان نگردد بلکه بعسکر قليلی که سبب تأمين مملکت و تأديب اهل فساد و شقاوت و منع فتن داخليّه است محتاج و بس . از اين جهت اوّلاً بندگان الهی عموم اهالی از تحمّل اثقال مصارف باهظهء حربيّهء دول راحت و مستريح شوند ثانياً نفوس کثيره اوقات خود را دائماً در اصطناع آلات مضرّه که شواهد درندگی و خونخواری و منافی موهبت کلّيّهء عالم انسانی است صرف ننمايند بلکه در آنچه سبب آسايش و حيات و زندگی جهانيانست کوشيده سبب فلاح و نجاح نوع بشر گردند و عموم دول عالم بکمال عزّت بر سرير تاجداری مستقرّ و کافّهء قبائل و امم در مهد آسايش و راحت آرميده و مستريح شوند . و بعضی اشخاص که از همم کلّيّهء عالم انسان بيخبرند اين امر را بسيار مشکل بلکه محال و ممتنع شمرند . نچنانست بلکه از فضل پروردگار و عنايت مقرّبين درگاه آفريدگار و همّت بيهمتای نفوس کاملهء ماهره و افکار و آراء فرائد زمانه هيچ امری در وجود ممتنع و محال نبوده و نيست همّت همّت غيرت غيرت لازمست . چه بسيار امور که در ازمنهء سابقه از مقولهء ممتنعات شمرده ميشد که ابداً عقول تصوّر وقوع آنرا نمينمود حال ملاحظه مينمائيم که بسيار سهل و آسان گشته و اين امر اعظم اقوم که فی الحقيقه آفتاب انور جهان مدنيّت و سبب فوز و فلاح و راحت و نجاح کلّ است از چه جهت ممتنع و محال فرض شود ؟ و لابدّ بر اينست که عاقبت شاهد اين سعادت در انجمن عالم جلوه‌گر گردد . چه که آلات و ادوات حربيّه بر اين منوال بدرجه ای رسد که حرب بدرجهء ما لا يطاق هيئت بشريّه واصل گردد . از اين تفاصيل مشروحهء گذشته مبرهن است که شرف و بزرگواری انسان به خونخوارگی و تيز چنگی و تدمير مداين و ممالک اجنبی و تتبير و اهلاک جيوش و اهالی نبوده بلکه سبب بلند اختری و جوان بختی صيت عدالت پروری و دلجوئی عموم رعايا از اعالی و ادانی و تعمير ممالک و مُدُن و قُری و حوالی و نواحی و ترفيه و ترويح بندگان الهی و وضع اسّ اساس اصول ترقّی و توسيع حال جمهور و تزييد ثروت و غنای عموميست . ملاحظه فرمائيد که در امکان چه بسيار ملوک جهانگير بر سرير کشورستانی مستقرّ گشتند . از آنجمله هلاکوخان و امير تيمور گورکان که فی الحقيقه قطعهء عظيمهء آسيا را در قبضهء تصرّف آوردند و اسکندر رومی و ناپليون اوّل که دست تطاول را بر سه قطعه از قطعات خمسهء عالم گشودند . آيا چه ثمره ای از اين فتوحات جسيمه مترتّب شد ؟ مملکتی معمور گشت و يا خود سعادتی منظور آمد ؟ سبب استقرار سلطنت شد و يا باعث انقراض حکومت از آن خاندان گرديد ؟ هلاکوی چنگيز جنگ‌انگيز از جهان گيريش ثمره ای مشهود نشد جز آنکه قطعهء آسيا از نائرهء حروبات شديده چون تلّ خاکستر گشت و امير تيمور از کشورستانی بغير از تشتّت جمعيّت عالم و تخريب بنيان بنی آدم نتيجه ای حاصل نکرد و اسکندر رومی از فتوحات عظيمه‌اش جز سقوط پسرش از سرير تاجداری و تغلّب فلسقوس و بطلميوس بر کلّ ممالکش فائده ای مشاهده نشد و ناپليون اوّل از ظفر بر ملوک اوروپ الّا تخريب ممالک معموره و تدمير نفوس عامّه و استيلاء تزلزل و اضطراب شديد در قطعهء اوروپ و اسيری نفس خود در انجام ايّام فوائدی نيافت . اين آثار ملوک جهانگير . ولکن قدری در فضائل و خصائل حميده و عظمت و بزرگواری شأن شهريار عادل انوشيروان باذل تأمّل نمائيد که آن سرور داد پرور در زمانی بر سرير جهانبانی مستقرّ شد که بنيان قويّ الارکان سلطنت ايرانرا از هر جهت خلل و فتور طاری شده بود بعقل خداداد تأسيس عدل و داد نموده بنيان ظلم و بيداد را قلع و قمع و هيئت پريشان ايران را در ظلّ جناح سلطنتش جمع فرمود . در مدّتی قليله ممالک پژمردهء ويران ايران به پرتو حيات بخش توجّهاتش زنده و برازنده‌ترين ممالک معمورهء مسکونه گشت قوای متحلّلهء حکومت را تکرار اعاده و مزداد و صيت عدل و انصافش آفاق اقاليم سبعه را احاطه نمود جمهور اهالی از حضيض ذلّت و فلاکت باوج عزّت و سعادت صعود نمودند . با وجود آنکه از ملّت مجوس بود صدر آفرينش شمس حقيقت آسمان نبوّت بکلام مبارک ( انّی وُلِدتُ فی زمن ملک عادل ) ناطق گشتند و اظهار مسرّت از ولادت در زمان حکومت او فرمودند . حال آن بزرگوار آيا بسير مرضيّه باين مقام بلند اعلی فائز گشت يا خود بجهان گيری و خون ريزی ؟ ملاحظه فرمائيد که در قطب ابداع بچه شأنی مفتخر و متباهی گشت که آوازهء بزرگواريش در جهان فانی جاويد و باقی ماند و بحيات ابديّه موفّق گرديد . و اگر به بيان زندگی دائمی بزرگواران بپردازيم کار اين مختصر به مطوّل انجامد و چون واضح و مبرهن نيست که از قرائت اين کتاب تأثير فوائد کلّيّه در افکار عمومی اهالی ايران حاصل گردد لهذا اختصار نمائيم و بعضی مسائل را که قريب عقول ناس است ذکر کنيم . و لکن اگر از اين مختصر نتائج حسنه مشهود گردد انشاء اللّه تعالی من بعد باسّ اساس حکم الهيّه در عوالم ملکيّه پرداخته بعضی کتب مفيدهء مفصّله تحرير گردد . باری در عالم وجود سطوت قاهرهء جنود عدل را قوای اعظم عالم مقابلی نکند و بنيان مرصوص حصون حصينه مقاومت ننمايد . چه که فتوحات اين سيف قاطع را کلّ برايا طوعاً و رضاءً مغلوب گردند و ويرانهای عالم از هجوم اين جنود باعلی درجهء معموريّت و آبادی سرافراز شود . دو رايت اعظمست که بر افسر هر جهانبانی سايه افکند بمثابهء نيّر اعظم انوار ساطعهء حکومتش بکمال سهولت در ارکان عالم نفوذ کند . رايت اوّليّه عقل و رايت ثانيه عدل . اين دو قوّهء عظيم را جبال آهنين مقاومت نتواند و سدّ سکندريرا متانت نماند . و اين واضح و بديهی است که حيات اين عالم فانی چون نسائم صبحگاهی بی ثبات و در مرور . در اين صورت خوشا بزرگواريکه در سبيل رضايت باری صيت ممدوحه و ذکر خيری يادگار گذارد .

" چو آهنگ رفتن کند جان پاک

چو بر تخت مردن چو بر روی خاک "

بلی جهانگشائی و کشورستانی ممدوح و بلکه در بعضی اوقات جنگ بنيان اعظم صلح است و تدمير سبب تعمير . مثلاً شهريار بزرگواری اگر در مقابل عدوّی باغی طاغی صف جنگ بيارايد و يا آنکه بجهت جمع شمل هيئت و ممالک متشتّتهء پراکنده سمند همّت را در ميدان جلادت و شجاعت بر انگيزد خلاصه محاربه‌اش مبنی بر نوايای صالحه باشد فی الحقيقه اين قهر عين لطف و اين ظلم جوهر عدل و اين جنگ بنيان آشتی است . اليوم شايستهء ملوک مقتدر تأسيس صلح عموميست زيرا فی الحقيقه آزادی جهانيان است . کلمهء رابعهء آن روايت باهر الهدايهء ) مطيعاً لامر مولاه ( است . اين معلوم و مبرهن است که اعظم منقبت عالم انسانی اطاعت پروردگار است و شرف و عزّتش در متابعت اوامر و نواهی خداوند يکتا . نورانيّت امکان بديانت است و ترقّی و فوز و سعادت خلق در متابعت احکام کتب مقدّسهء الهيّه . فی الجمله ملاحظه شود مشهود گردد که در عالم وجود ظاهراً و باطناً اعظم اساس متين رصين و اکبر بنيان قويم رزين که محيط بر آفرينش و کافل کمالات معنويّه و صوريّه و ضابط سعادت و مدنيّت هيئت عموميّهء بشريّه است ديانتست .اگر چه بعضی سبک مغزان که تعمّق و تدبّر در اسّ اساس اديان الهيّه ننموده‌اند و روش بعضی مدّعيان کاذبهء تديّن را ميزان قرار داده کلّ را بآن قياس نمايند از اين جهت اديان را مانع ترقّی عموم انگاشته‌اند بلکه مؤسّس نزاع و جدال و مسبّب بغض و عداوت کلّيّه بين اقوام بشريّه شمرده‌اند . و اين قدر ملاحظه ننموده‌اند که اساس اديان الهی را از اعمال مدّعيان ديانت ادراک نتوان نمود .چه که هر امر خيری که در ابداع شبه آن متصوّر نه قابل سوء استعمال است .مثلاً اگر سراج نورانی در دست جهلای صبيان و نابينايان افتد خانه نيفروزد و ظلمت مستوليه زائل نگردد بلکه خانه و خود را هر دو بسوزاند . در اين صورت ميتوان گفت سراج مذموم است ؟ لا و اللّه . سراج هادی سبيل و نور دهندهء شخص بصير است لکن ضرير را آفتی است عظيم . از جملهء منکران ديانت شخصی بوده وُلتر نام از اهل فرانسه و کتب عديده در ردّ اديان تصنيف نموده که مضامينش سزاوار ملعبهء صبيان بيخردانست . اين شخص حرکات و سکنات پاپرا که رئيس مذهب کاتوليک است و فتن و فساد رؤسای روحانيّهء ملّت مسيحيّه را ميزان قرار داده بر روح اللّه زبان اعتراض گشوده و بعقل سقيم ملتفت معانی حقيقيّهء کتب مقدّسهء الهيّه نگشته بر بعضی مضامين کتب منزلهء سماويّه محذورات و مشکلات بيان کرده ﴿ و ننزّل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين و لا يزيد الظّالمين الّا خسارا ﴾

" خوش بيان کرد آن حکيم غزنوی

بحر محجوبان مثال معنوی "

" که ز قرآن گر نه بيند غير قال

اين عجب نبود ز اصحاب ضلال "

" کز شعاع آفتاب پر ز نور

غير گرمی می نيابد چشم کور "

﴿ يضلّ به کثيراً و يهدی به کثيراً و ما يضلّ به الّا الفاسقين ﴾. اين معلوم و واضحست که اعظم وسائط فوز و فلاح عباد و اکبر وسائل تمدّن و نجاح من فی البلاد محبّت و الفت و اتّحاد کلّی بين افراد نوع انسانی است و هيچ امری در عالم بدون اتّحاد و اتّفاق متصوّر و ميسّر نگردد و در عالم اکمل وسائل الفت و اتّحاد ديانت حقيقيّهء الهيّه است ﴿ لو أنفقتَ ما فی الارض جميعاً ما الّفتَ بين قلوبهم و لکنّ اللّه ألّف بينهم ﴾. چنانچه در بعثت انبيای الهی قوّهء اتّحاد حقيقی باطنی و ظاهری قبائل و طوائف متضادّهء متقاتله را در ظلّ کلمهء واحده جمع نموده صد هزار جان حکم جان واحد يافته و هزاران نفوس بهيئت شخص يگانه مجسّم گشته .

" بر مثال موجها اعدادشان

در عدد آورده باشد بادشان "

" چونکه حق رشّ عليهم نوره

مفترق هر گز نگردد نور هو "

" جان گرگان و سگان از هم جداست

متّحد جانهای شيران خداست "

تفاصيل واقعهء در زمان بعثت انبيای سلف عليهم السّلام و اطوار و احوال و آثارشان کما هو حقّه در تواريخ معتبره مفصّلاً مذکور نه بلکه در آيات قرآنيّه و احاديث و توراة مجمل ذکر شده . لکن چون از زمان حضرت موسی تا بحال جميع امور در قرآن عظيم و احاديث صحيحه و توراة و تواريخ معتبره مندرج لهذا مختصراً بيان ميشود تا ببراهين متقنه نزد کلّ معلوم و واضح گردد که در عالم وجود آيا ديانت اسّ اصول اصليّهء انسانيّت و مدنيّت است و يا خود چنانچه ولتر و امثال او گمان برده‌اند مخرّب بنيان ترقّی و راحت و آسايش جمعيّت بشريّه است . و از اين جهت که مجال انکار بجهت طائفه ای از طوائف عالم باقی نماند بقسمی بيان ميشود که مطابق تواريخ صحيحهء عموم ملل و مصدّق کلّ اهل عالم است . در زمانيکه بنی اسرائيل در مملکت مصر از توالد و تناسل تکثّر نموده در جميع ممالک مصر منتشر گشتند پادشاهان قبطيان فراعنهء مصر بر اعزاز و قوّت قوم خود قبطی و اذلال و حقارت سبطی که غريب ميشمردند برخاستند و مدّتی مديد بنی اسرائيل مختلف و متفرّق شده در تحت ايادی ظلم و جور قبطيان اسير و در اعين کلّ ناس سفيل و حقير بودند بقسمی که حقيرترين قبطی اذيّت و جفا بر عزيزترين سبطی مينمود . تا آنکه اسارت و ذلّت و مظلوميّت بدرجهء نهايت رسيد . شب و روز بنی اسرائيل نه از جان در امان و نه اطفال و عيالشان را از بيدادی عوانان فرعون ملجأ و پناهی نمايان طعامشان از فرط مصائب و آلام قطعات دل پر خون و شرابشان سرشک مثابهء جيحون . بنی اسرائيل در اين حال پر ملال تا که جمال موسوی أشعّهء نار احديّه را از شطر وادی ايمن بقعهء مبارکه مشاهده فرمودند و ندای جان فزای الهی را از نار موقدهء ربّانيّه در شجرهء ﴿ لا شرقيّة و لا غربيّة ﴾ استماع نمودند و بنبوّت کلّيّه مبعوث گشتند و چون سراج هدايت در انجمن سبطيان بر افروختند و بنور هُدی آن گمگشتگان ظلمات جهل را بر سبيل مستقيم علم و کمال دلالت فرمودند و فرق مختلفهء اسباط اسرائيليان را در ظلّ کلمهء واحدهء جامعهء توحيد جمع فرموده علم اتّحاد کامل را بر اتلال اتّفاق و يگانگی بر افراختند . و در مدّت قليله آن نفوس جاهله بتربيت الهيّه تربيت گشته از بيگانگی بيگانگی حقّ گرويدند و از حقارت و ذلّت و مسکنت و اسارت و جهالت خلاص شده بمنتهی درجهء عزّت و سعادت فائز گشتند . بعد از مملکت مصر رحلت نموده توجّه بموطن اوّل اسرائيل کرده بارض کنعان و فلسطين وارد و در بدايت سواحل نهر اردن و اريحا را فتح نموده در آن بلاد ساکن و بالاخره جميع بلاد مجاوره را از فينيکه و ادوم و عامون خلاصه در زمان يوشع ممالک سی و يک حکومت در تحت تصرّف بنی اسرائيل آمد . و اين طايفه در جميع شئون و صفات و فضائل انسانيّه از علم و معرفت و ثبات و همّت و جلادت و شجاعت و عزّت و سخاوت بر کلّ قبائل و ملل عالم تفوّق نمودند . يک شخص اسرائيلی در آن عصر اگر بين مجمعی داخل ميشد بجميع شيم مرضيّه ممتاز بود حتّی قبائل سائره در مدح نفسی اگر زبان ميگشودند نسبت اسرائيلی ميدادند . و در تواريخ متعدّده مذکور که فلاسفهء يونان مثل فيثاغورث اکثر مسائل حکمت الهيّه و طبيعيّه را از تلامذهء حضرت سليمان اقتباس نمود و سقراط بسياحت شتافته با بعضی از اجلّهء علمای ربّانی اسرائيلی ملاقات نموده در مراجعت بيونان بنيان اعتقاد وحدانيّت الهيّه و بقای ارواح انسانيّه بعد از خلع لباس اجسام عنصريّه را تأسيس نمود . عاقبت جهلهء يونان بر آن واقف اسرار حکمت اعتراض نموده بر قتلش قيام نمودند و پادشاه يونان را اهالی مجبور ساخته در مجلس سقراط را پيالهء سم بچشانيدند . باری مختصر اينکه بعد از آنکه ملّت اسرائيليّه در جميع مراتب تمدّن ترقّی نمود و بمنتهی درجهء سعادت فائز گشت قليلا قليلا اسّ اساس ديانت و شريعت موسويّه را فراموش نموده بعادات رسميّه و اطوار غير مرضيّه مشغول شدند . در زمان رحبعام پسر حضرت سليمان در بنی اسرائيل اختلاف عظيمی واقع شد . ياربعام که از افراد اسرائيليان بود سر سلطنت برداشت و عبادت اصنام را بنا گذاشت . چند قرن محاربه بين رحبعام و ياربعام و سلاله‌شان واقع گشت و قبائل يهود مختلف و متفرّق شدند . بالاختصار از اينکه معنی شريعة اللّه را فراموش نموده بتعصّبات جاهليّه و خصائل غير مرضيّهء بغی و طغيان متّصف شدند و علماشان لوازم حقيقيّهء انسانيّهء مندرجه در کتاب مقدّس را نسياً منسيّاً انگاشته در فکر منافع ذاتيّهء خود افتادند و ملّت را بمنتهی درجهء غفلت و جهالت مبتلا کردند . از ثمرهء اعمالشان آن عزّت پايدار بمنتهی درجهء ذلّت مبدّل گشت و ملوک فرس و يونان و رومان مسلّط بر ايشان گشته رايت استقلالشان سرنگون شد جهالت و نادانی و نکبت و خود پرستی رؤسای دينيّه و احبارشان مجسّم گشته بصورت بختنصّر ملک بابل مبعوث شده بکلّی بنيان اسرائيليان را بر انداخت . بعد از قتل عام و غارت و هدم بيوت و قلع اشجار آنچه از بقيّة السّيوف باقی ماند اسير کرده ببابل برد . بعد از هفتاد سنه اولاد اسراء مرخّص شده مراجعت به بيت المقدس نمودند . حزقيا و عُزَير عليهما السّلام مجدّداً تأسيس اساس کتاب مقدّس را نمودند يوماً فيوماً ملّت اسرائيليّه ترقّی نموده صبح نورانی اعصار اوّليّه لائح گشت . بعد از مدّتی قليل باز اختلافات عظيمه در اطوار و افکارشان واقع همم علمای يهود متوجّه اغراض نفسانيّه گشت و اصلاحات جاريهء زمان عُزَير عليه السّلام بروش و احوال فاسده تبديل شد . کار بجائی انجاميد که عساکر ملوک و جمهوريّت رومان مراراً و کراراً ممالک اسرائيليانرا فتح نمودند . بالاخره طيطوس قهرمان که سردار رومان بود بلاد متوطّنهء يهود را با خاک يکسان نمود بقسمی که جميع رجال را قتل و نساء و اولاد را اسير و بيوترا هدم و اشجار را قطع و کتب را حرق و اموال را نهب و بيت المقدس را چون تلّ خاکستر نمود . و بعد از اين مصيبت کبری ستارهء حکومت بنی اسرائيليان در مغرب نيستی متواری شد و تا بحال بر اين منوال اين ملّت مضمحل گشته در اطراف عالم پراکنده‌اند ﴿ و ضُرِبَت عليهم الذِّلَّةُ و المسکنة ﴾. و اين مصيبتين اعظمين بختنصّر و طيطوس در قرآن مجيد مذکور ﴿ و قضينا الی بنی اسرائيل فی الکتاب لتفسدنَّ فی الارض مرّتين و لتعلنَّ علوّاً کبيراً فاذا جاء وعد أولاهما بعثنا عليکم عباداً لنا أولی بأس شديد فجاسوا خلال الدّيار و کان وعداً مفعولاً ﴾ تا آنکه ميفرمايد ﴿ فاذا جاء وعد الآخرة ليسوؤا وجوهکم و ليدخلوا المسجد کما دخلوه أوّل مرّة و ليتبّروا ما علوا تتبيراً ﴾. باری مقصود اينکه ملاحظه شود که ديانت حقيقيّه چگونه سبب تمدّن و عزّت و سعادت و علوّ منزلت و معارف و ترقّی طوائف ذليلهء اسيرهء حقيرهء جاهله ميشود و چون بدست علماء جاهل متعصّب افتد از سوء استعمال چنين نورانيّت عظمی بظلمت دهماء تبديل ميشود . و چون دفعهء ثانيه علائم و آثار تشتّت و ذلّت و نيستی و مقهوريّت طائفهء اسرائيليان نمودار شد نفحات طيّبهء قدسيّهء روح اللّه بر شواطی نهر اردن و خطّهء جليل ساطع گشت و ابر رحمت برخاست و بر آن ديار امطار روحانيّت کبری مبذول داشت . و از رشحات و طفحات بحر اعظم برّيّهء قدس برياحين معرفة اللّه معطّر گرديد و جوامع الحان جليل انجيل بمسامع اهل صوامع ملکوت در آمد و بنفس مسيحائی نفوس ميّته سر از قبر غفلت و جهالت برداشته بحيات ابديّه فائز گشتند . در مدّت سه سال آن نيّر اوج کمال در دشت و صحراء اورشليم و فلسطين حرکت نموده کلّ را بصبح هدايت دلالت ميفرمودند و باخلاق روحانيّه و صفات مرضيّه تربيت مينمودند . و اگر ملّت اسرائيليّه بآن جمال نورانی اقبال نموده کمر خدمت بر اطاعت می بستند بروائح جان بخش روح اللّه بروحی تازه و فتوحی بی اندازه مؤيّد ميگشتند . و لکن چه فائده که کلّ اعراض نمودند و بر اذيّت آن معدن علم لدنّی و مهبط وحی الهی برخاستند الّا معدودی قليل که متوجّهاً الی اللّه از شئون ظلمانيّهء امکان مقدّس شده قصد معارج لامکان نمودند . خلاصه جميع بليّات شديده بر آن مشرق الطاف الهيّه وارد بقسمی که اقامت و استقرار در قريه ای ممکن نبود . با وجود اين عَلَمِ هدايت کبری مرتفع و اساس تمدّن اخلاق انسانيّه که اصول مدنيّت جامعه است مؤسّس گشت . در فصل پنجم آيهء سی و هفتم از انجيل متّی نصيحتی ميفرمايد که ترجمه‌اش اين است : در بدی و شرور و اذيّت مقابلهء بالمثل ننمائيد اگر نفسی برطرف ايمن روی تو طپانچه ای زند طرف ايسر را برگردان . و همچنين در آيهء چهل و سيم ميفرمايد : شنيده‌ايد که گفته شده است قريب خود را دوست دار و دشمنت را بعداوت ميازار و امّا من چنين ميگويم دشمنانتان را دوست داريد و ذکر خير کنيد بدگويان خود را و مبغضانتانرا احسان نمائيد و نفوسيکه شما را اذيّت و طرد مينمايند ايشانرا دعا نمائيد تا بمنزلهء فرزند پروردگار آسمانی باشيد چه که آفتاب او بر گنه‌کار و نيکوکار هر دو مشرق و ابر رحمت او بر ستمکار و ابرار هر دو ممطر . زيرا اگر دوستان خود را دوست داريد چه اجر و مزيّتی از برای شماست ؟ آيا مأمورين اخذ اعشار اغلال چنين نمی نمايند ؟ و تعليمات آن مطلع حکمت الهيّه از اين قبيل بسيار . فی الحقيقه نفوسی که باين صفات مقدّسه متّصف گردند جواهر وجود و مطالع تمدّن حقيقی هستند . خلاصه آن حضرت شريعت مقدّسه را بر روحانيّت صرفه و اخلاق حسنه تأسيس و نفوس مؤمنه را روش و مسلک خاصّی که جوهر حيات عالم است تعيين فرمودند چنانچه آن مظاهر هُدی ولو در ظاهر باعظم نقمت و عقوبت ظالمين مبتلا شدند ولکن فی الحقيقه از ظلمات خذلان يهود نجات يافته در صبح ابداع بانوار عزّت سرمديّه مشرق و لائح گشتند و آن ملّت جسيمهء يهود معدوم و مضمحل شدند و لکن اين نفوس معدوده چون بظلّ شجرهء مبارکهء عيسويّه شتافتند فی الحقيقه هيئت عموميّهء عالم را تبديل نمودند . در آن زمان جميع اهالی اقاليم عالم در منتهی درجهء تعصّب و نادانی و حميّت جاهليّه و شرک بوحدانيّت الهيّه بودند مدّعی اعتقاد بوحدانيّت جز شرذمهء قليلهء يهود نه و آنان نيز بکلّی مخذول و منکوب و اين نفوس مبارکه بترويج امری قيام نمودند که مغاير و مضادد آراء جميع هيئت بشريّه بود . و کلّ ملوک چهار قطعه از قطعات خمسهء عالم بر اضمحلال ملّت عيسويّه باتمّ عزم برخاستند مع ذلک عاقبت اکثری بجان و دل در ترويج دين الهی شتافتند و کلّ ملل اوروپ و بسياری از طوائف آسيا و افريک و بعضی متمکّنين جزائر بحر محيط در ظلّ کلمهء توحيد جمع شدند . حال ملاحظه نمائيد که آيا در وجود از هر جهت اساسی اعظم از ديانت خلق شده و يا خود امری محيط بر آفرينش چون اديان الهی متصوّر گردد و يا امری وسيلهء محبّت و الفت و اتّحاد و يگانگی تامّ چون ايمان بعزيز علّام بوده و يا خود اساس تربيت عموم در جميع اخلاق جز شرائع سماويّه مشهود گشته صفاتيکه حکما در منتهی درجهء فلسفه بآن فائز و خصاليکه در اعظم درايج کمال بدان متّصف بودند ؟ مؤمنين باللّه در بدايت تصديق و ايمان مظهر آن شيم مرضيّهء انسانيّه ميگرديدند . ملاحظه کنيد نفوسيکه سلسبيل هدايت را از ايادی الطاف روح اللّه نوشيدند و در ظلّ انجيل مستظلّ گشتند بچه درجه از اخلاق واصل گشتند که جالينوس حکيم مشهور با وجود آنکه از ملّت مسيحيّه نبود مع ذلک در ستايش مؤمنين باللّه در شرح جوامع کتاب افلاطون که در سياست مدن تصنيف نموده مرقوم است که بعينه ترجمهء آن اينست : جمهور ناس سياق اقوال برهانيّه را ادراک نتوانند و از اين جهت محتاج کلمات رموزيّه از اخبارات ثواب و عقاب در دار آخرتند . و دليل بر ثبوت اين مطلب آنکه اليوم مشاهده ميکنيم قوميرا که مسمّی بنصاری‌اند و بثواب و عقاب آخرت معتقد و مؤمن و از اين طايفه افعال حسنه صدور مينمايد مثل افعال نفسی که فيلسوف حقيقی است چنانچه جميع ما عيانا مشاهده مينمائيم که از موت مخافتی ندارند و از کثرت حرص و اشتياقشان بعدل و انصاف از متفلسفين حقيقی محسوبند (انتهی کلام جالينوس) . و مقام فيلسوف در آن زمان و بعقيدهء جالينوس مقامی بود که اعظم از آن در ابداع تصوّر نمينمود . ملاحظه نمائيد که قوّهء نورانيّهء روحانيّهء اديان الهيّه جمهور متديّنين را بدرجه ای از کمالات فائز ميفرمايد که مثل جالينوس حکيم با وجود آنکه از افراد آن ملّت نبود چنين شهادت ميدهد . و از آثار اين اخلاق حسنه اهل انجيل در آن ازمنه و اعصار تشبّث بخيرات و اعمال صالحات نمودند و بيمارستانها و دار الشّفاها و مواضع خيرات تأسيس شد چنانچه اوّل شخصيکه در ممالک رومان محلّات عموميّه بجهت معالجهء مساکين و مجروحين بی پرستار بنيان نهاد ملک قسطنطين است . و اين پادشاه عظيم اوّل ملکيست از ملوک رومان که بر نصرت امر حضرت روح اللّه قيام فرمود و بکمال همّت در ترويج اساس انجيل جان فدائی نمود و سلطنت رومانرا که فی الحقيقه عبارت از صرف اعتساف بود در نقطهء عدل و اعتدال مستقرّ و مرکوز گردانيد و اسم مبارکش در فجر تواريخ چون ستارهء سحری درّی و درخشنده است و صيت بزرگواريش در جهان مدنيّت و شأن وردِ زبان جميع فرق مسيحائی . خلاصه از برکت تربيت نفوس مقدّسهء که بر ترويج تعليمات انجيليّه قيام نمودند چه اساس متين اخلاق حسنه در جهان در آن زمان تأسيس شد چه بسيار مکاتب و مدارس و بيمارستانها و محلّات و مکتبها بجهت تربيت اولاد ايتام و فقراء تأسيس شد و چه بسيار نفوس که منافع ذاتيّهء خود را ترک نموده ( ابتغاءً لمرضات اللّه ) اوقات عمر را صرف تعليم و تربيت عموم نمودند . و لکن در زمانيکه طلوع صبح نورانی جمال احمدی قريب شد زمام امور جمهور مسيحيّين در دست قسّيسين جاهله افتاد بکلّی آن نسائم رحمانيّه از مهبّ عنايت منقطع شد و احکام انجيل جليل که اسّ اساس مدنيّت عالم بود از سوء استعمال و حرکت نفوسيکه بظاهر آراسته و بباطن کاسته بودند ساقط النّتيجه گشت . چنانچه جميع مورّخين مشهور از اهالی اوروپ در بيان کيفيّت احوال و اطوار و سياست و تمدّن و معارف و جميع شئون قرون قديمه و قرون وسطی و قرون جديده ذکر نموده‌اند که قرون عشرهء وسطی که عبارت از بدايت قرن سادس ميلاد الی نهايت قرن خامس عشر است ممالک اوروپ در منتهی درجهء توحّش و عدم مدنيّت از جميع شئون بود . و باعث اصلی آن آنکه رهابين که باصطلاح اهالی اوروپ رؤسای روحانی دينی بودند از عزّت ابديّهء اتّباع اوامر مقدّسه و تعليمات سماويّهء انجيل غافل گشته با ارکان حکومت دنيوی آن زمان که در کمال ظلم و طغيان بودند اتّفاق نموده و از عزّت پايدار چشم پوشيده در منافع موقّتهء فانيه و اغراض نفسانيّهء يکديگر کمال سعی و کوشش را مجری ميداشتند . تا آنکه بالاخره امر بجائی رسيد که عموم اهالی در دست اين دو فريق اسير صرف ماندند و اين احوال و اطوار سبب هدم اسّ اساس ديانت و انسانيّت و مدنيّت و سعادت اهالی اوروپ گشت . و چون روائح طيّبهء نفحات روحانيّهء روح اللّه در آفاق امکان از اعمال و افکار ناشايسته و نيّات غير لائقهء رؤسا زائل گشت و ظلمت جهل و نادانی و اخلاق غير مرضيّه عالم را احاطه نمود فجر اميد دميد و موسم ربيع الهی رسيد ابر رحمت برخاست و نسائم جان بخش از مهبّ عنايت وزيد شمس حقيقت از افق حجاز و يثرب در نقطهء محمديّه اشراق فرمود و بر آفاق ممکنات انوار عزّت سرمديّه مبذول داشت اراضی قابليّات تبديل گشت ﴿ و أشرقت الارض بنور ربّها ﴾ تفسير شد جهان جهانی تازه و جسم ميّت امکان بروحی بی اندازه فائز گشت بنيان ظلم و جهل منهدم شد و ايوان بلند علم و عدل بلند و متعالی گشت بحر مدنيّت بخروشيد و انوار معارف بدرخشيد . اقوام و طوائف متوحّشهء اقليم حجاز قبل از اشتعال سراج وهّاج نبوّت کبری در زجاجهء بطحا جاهلترين قبائل و متوحّشترين طوائف عالم بودند و سير مذمومه و عوائد موحشه و خون خواری و اختلافات و معادات آن اقوام در کلّ کتب و صحائف تاريخيّه مذکور حتّی طوائف متمدّنهء عالم در آن زمان قبائل اعراب يثرب و بطحا را از نوع بشر نمی شمردند . لکن بعد از طلوع نيّر آفاق در آن خطّه و ديار از تربيت آن معدن کمال و مهبط وحی ذی الجلال و فيوضات شريعت مقدّسهء الهيّه در مدّت قليله در ظلّ کلمهء وحدانيّت جمع شده اين جمهور اشخاص متوحّشه در جميع مراتب انسانيّه و کمالات بشريّه چنان ترقّی نمودند که کلّ ملل عالم در آن عصر مبهوت و متحيّر گشتند . طوائف و قبائل و ملل عالم که دائماً اعراب را سُخريّه و استهزاء مينمودند و جنس بيفصل ميشمردند بکمال اشتياق بموطن و ممالک عرب آمده تحصيل فضائل انسانيّه و اقتباس علوم سياسيّه و اکتساب معارف و مدنيّت و تعلّم فنون و صنائع مينمودند . آثار تربيت مربّی حقيقی را در امور محسوسه ملاحظه کنيد که اشخاصی که از کثرت توحّش و نادانی در زمان جاهليّه دختران هفت سالهء خود را زنده زير خاک مينمودند و چنين امريرا که از انسان گذشته طبيعت حيوان نيز از آن متنفّر و متبرّی از شدّت جهالت منتهی رتبهء حميّت و غيرت ميشمردند اين چنين اشخاص نادان از فيوضات تربيت ظاهرهء آن بزرگوار بدرجه ای رسيدند که ممالک مصر و سريان و شام و کلدان و عراق و ايرانرا فتح نموده جميع مهامّ امور چهار اقليم عالم را منفرداً اداره نمودند . خلاصه طائفهء عرب در جميع علوم و فنون و معارف و حکمت و سياست و اخلاق و صنايع و بدايع سرور کلّ ملل و اقوام گشتند . و فی الحقيقه بلوغ چنين طائفهء متوحّشهء حقيره در مدّت قليله بمنتهی درجهء کمالات بشريّه اعظم برهان حقّيّت و نبوّت سرور کائنات است . در اعصار اوّليّهء اسلام جميع طوائف اوروپ اکتساب فضائل و معارف مدنيّت را از اسلام ساکنين ممالک اندلس مينمودند . و اگر در کتب تواريخيّه از جميع دقّت شود مبرهن و واضح گردد که اکثر تمدّن اوروپ مقتبس از اسلام است چنانچه جميع کتب حکما و دانشمندان و علماء و فضلای اسلاميّه را قليلاً قليلاً در اوروپ جمع و بکمال دقّت در مجامع و محافل علوم مطالعه و مذاکره نموده امور مفيده را اجرا نمودند و الآن کتب فضلای اسلام که در ممالک اسلام نابود است در کتابخانهای ممالک اوروپ نسخ عديده‌اش موجود و قوانين و اصولی که در کلّ ممالک اوروپ جاريست اکثر بلکه کلّيّهء مسائلش مقتبس از کتب فقهيّه و فتاوای علمای اسلاميّه است . و اگر خوف از تطويل نبود مسائل مقتبسه فرداً فرداً سمت تحرير می‌يافت . مبدء تمدّن اوروپ در قرن سابع هجری واقع و تفصيل آن قضيّه آنکه در اواخر قرن خامس هجری پاپ رئيس ملّت مسيحيّه از اينکه مقامات مقدّسهء نصاری چون بيت المقدس و بيت اللّحم و ناصره در تحت حکومت اسلاميّه افتاده ناله و فرياد آغاز نمود و جمهور ملوک و اهالی اوروپ را تشويق و تحريص نموده باعتقاد خود بحرب دينی و جهاد دلالت کرد . و بقسمی فرياد و حنين و انينش بلند شد که کلّ ممالک اوروپ قيام نمودند و ملوک صليبيّون با عساکر بيشمار از خليج قسطنطنيّه گذشته توجّه بقطعهء آسيا نمودند . و در آن زمان خلفای علويّه بر ديار مصريّه و بعضی ممالک غرب حکمرانی مينمودند . و در اکثر اوقات ملوک سورستان يعنی سلجوقيّهء برّيّة الشّام نيز در تحت اطاعت و انقيادشان بودند . باری ملوک اوروپ با سپاه بيشمار هجوم بر برّيّة الشّام و مصر نمودند و مدّت دويست و سه سال مستمرّاً ما بين ملوک برّيّة الشّام و ملوک اوروپ محاربه واقع و دائماً از اوروپ مدد ميرسيد . هر قلعه ای از قلاع سوريّه را بکرّات و مرّات ملوک فرنگ فتح نمودند و پادشاهان اسلام از دست فرنگ نجات دادند . تا اينکه صلاح الدّين ملک منصور ايّوبی در سنهء ششصد و نود و سه هجری بکلّی ملوک و عساکر اوروپ را از ممالک و سواحل برّيّة الشّام و مصر اخراج نموده مأيوس و منکوب بممالک اوروپ مراجعت نمودند . و در اين محاربات که بحرب صليبيّون مشهور کرورها از نفوس تلف شد . خلاصه از ابتدای تاريخ چهار صد و نود هجری تا سنهء ششصد و نود و سه هجری متّصلاً از اوروپ ملوک و سرداران و سرامدان ببرّيّة الشّام و مصر تردّد مينمودند و چون عاقبت جميع مراجعت نمودند در مدّت دويست سال و کسری آنچه از سياست و مدنيّت و معارف و مدارس و مکاتب و عادات و رسوم مستحسنهء ممالک اسلاميّه مشاهده کردند بعد المراجعه در اوروپ تأسيس نمودند مبدء تمدّن اوروپ از آن زمانست . ای اهل ايران تکاسل و تراخی تا کی متبوع و مطاع کلّ آفاق بوديد حال چگونه از عزّ قبول باز مانده در زاويهء خمول خزيده‌ايد ؟ منشأ معارف و مبدأ تمدّن جهانيان بوديد اکنون چگونه افسرده و مخمود و پژمرده گشته‌ايد ؟ سبب نورانيّت آفاق بوده‌ايد حال چگونه در ظلمات غفلت و کسالت باز مانده‌ايد ؟ چشم بصيرت را باز و احتياجات حاليّهء خود را ادراک نمائيد کمر همّت و غيرت بر بنديد و در تدارک وسائط معارف و مدنيّت بکوشيد . آيا سزاوارست که طوائف و قبائل اجانب فضائل و معارف را از آثار اسلاف و اجداد شما اقتباس نمايند و شما که اولاد و وارثيد محروم بمانيد ؟ آيا اين پسنديده است که همسايگان و مجاوران ليلاً و نهاراً در تشبّث وسائل ترقّی و عزّت و سعادت بجان و دل بکوشند و شما از تعصّب جاهليّه بمضاددت و منازعت و هوی و هوس خود مشغول گرديد ؟ و آيا اين ممدوح و محمود است که اين ذکاء فطری و استعداد طبيعی و فطانت خلقيّه را در کسالت و بطالت صرف و ضايع نمائيد ؟ باز از مقصد دور افتاديم . باری جميع هوشمندان و مطّلعين بر حقائق احوال تاريخيّهء ازمنهء سالفه از اهالی اوروپ که بصدق و انصاف متّصف‌اند مقرّ و معترفند که اساس جميع شئون تمدّنيّه‌شان مقتبس از اسلام است . چنانچه مؤلّف محقّق مشهور ) دری بار ) از اهالی فرانسه که در نزد جميع مؤلّفين و دانايان اوروپ اطّلاع و مهارت و دانائيش مسلّم است در کتاب مسمّی به ( ترقّی امم ) در ادبيّات که از تأليفات مشهورهء اوست در اين باب يعنی اکتساب ملل اوروپ قوانين مدنيّت و قواعد ترقّی و سعادت را از اسلام شرح مبسوطی بيان نموده و چون بسيار مفصّل است لهذا ترجمه و درجش در اين رساله سبب تطويل بلکه خروج از صدد است و اگر نفسی در آنچه گفته شد قانع نه مراجعت بآن کتاب نمايد . مختصر اينست که جميع تمدّن اوروپ از قوانين و نظام و اصول و معارف و حکم و علوم و عادات و رسوم مستحسنه و ادبيّات و صنايع و انتظام و ترتيب و روش و اخلاق حتّی بسياری از الفاظ مستعمله در لسان فرانسه را مقتبس از عرب است بيان نموده و فرداً فرداً بتفصيل ذکر کرده و ثابت و مبرهن داشته که هر يک را در چه زمان از اسلام اقتباس نمودند . و همچنين تفصيل دخول عرب در بلاد غرب که اليوم مملکت اسپانياست و در مدّت قليله مدنيّت کامله را در آن ممالک بچه نحو تأسيس نمودند و سياست مدن و معارفشان در چه درجهء کمال بود و تأسيس مدارس و مکاتب علوم و فنون و حکمت و صنايعشان بچه متانت و انتظام بود و سروری و بزرگواريشان در جهان مدنيّت بچه درجه رسيد و از ممالک اوروپ چه بسيار اطفال بزرگان که بمدارس قرطبه و غرناطه و اشبيليّه و طوليدو آمده تعلّم معارف و فنون و اکتساب مدنيّت مينمودند حتّی ذکر نموده که يکی از اهالی اوروپ که موسوم به کربرت بود بمملکت غرب آمده و در مدرسهء ( کوردوفا ) که از ممالک عرب بود داخل شده تحصيل معارف و علوم نموده در مراجعت باوروپ بقسمی شهرت يافت که عاقبت بر سرير رياست دينيّهء کاتوليک استقرار يافته پاپ گشت . مقصود از اين بيانات آنکه معلوم و واضح گردد که اديان الهی مؤسّس حقيقی کمالات معنويّه و ظاهريّهء انسان و مشرق اقتباس مدنيّت و معارف نافعهء عموميّهء بشريّه است . و اگر بنظر انصاف ملاحظه شود جميع قوانين سياسيّه در مدلول اين چند کلمهء مبارکه داخل قوله تعالی ﴿ و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنکر و يسارعون فی الخيرات و أولئک من الصّالحين ﴾ و همچنين ميفرمايد ﴿ و لتکن منکم أمّة يدعون الی الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنکر و أولئک هم المفلحون ﴾ و همچنين ميفرمايد ﴿ انّ اللّه يأمر بالعدل و الاحسان و ينهی عن الفحشاء و المنکر و البغی يعظکم لعلّکم تذکّرون ﴾. و در تمدّن اخلاق ميفرمايد ﴿ خذ العفو و أُمُر بالعُرف و أَعرض عن الجاهلين ﴾ و همچنين ميفرمايد ﴿ الکاظمين الغيظ و العافين عن النّاس و اللّه يحبّ المحسنين ﴾ و همچنين ميفرمايد ﴿ ليس البرَّ ان تُوَلّوا وجوهکم قِبَلَ المشرق و المغرب و لکنّ البرّ مَنْ آمن باللّه و اليوم الآخر و الملائکة و الکتاب و النّبيّين و آتَی المال علی حُبّه ذوی القربی و اليتامی و المساکين و ابن السّبيل و السّائلين و فی الرّقاب و أقام الصّلاة و آتی الزّکاة و المُوفُون بعهدهم اذا عاهدوا و الصّابرين فی البأساء و الضّرّاء و حين البأس أولئک الّذين صدقوا و أولئک هم المتّقون ﴾ و همچنين ميفرمايد ﴿ و يُؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خَصاصَةٌ ﴾. ملاحظه فرمائيد که در اين چند آيهء مبارکه منتهی درايج حقائق مدنيّت و جوامع لوامع شيم مستحسنهء انسانيّت مذکور . فو اللّه الّذی لا اله الّا هو که جزئيّات تمدّنيّهء عالم نيز از الطاف انبيای الهی حاصل گشته . آيا چه امر نافعی در وجود موجود شده که در کتب مقدّسهء الهيّه واضحاً و يا خود تلويحاً مذکور نه ؟ و لکن چه فائده چون سلاح و آلات حربيّه در دست جبان باشد جان و مال محفوظ نماند بلکه بالعکس سبب قوّت و اقتدار سارق گردد . بهمچنين زمام امور چون بدست علمای غير کامل افتد نورانيّت ديانت را چون حجاب عظيم حائل گردند . اسّ اساس ديانت خلوص است يعنی شخص متديّن بايد که از جميع اغراض شخصيّهء خود گذشته بايّ وجهٍ کان در خيريّت جمهور بکوشد . و ممکن نيست که نفوس از منافع ذاتيّهء خود چشم پوشند و خير خود را فدای خير عموم نمايند الّا بتديّن حقيقی . چه که در طينت انسانيّه محبّت ذاتيّهء خود مخمّر و ممکن نيست بدون اميدواری اجر جزيل و ثواب جميل از فوائد موقّتهء جسمانيّهء خود بگذرد و لکن شخص موقن باللّه و مؤمن بآيات او چون موعود و متيقّن مثوبات کلّيّهء اخرويّه است و جميع نعم دنيويّه در مقابل عزّت و سعادت درجات أخرويّه کأن لم يکن انگاشته گردد لهذا راحت و منافع خود را ابتغاءً لوجه اللّه ترک نموده در نفع عموم دل و جان را رايگان مبذول دارد ﴿ و من النّاس مَنْ يشری نفسه ابتغاءَ مرضات اللّه ﴾. و بعضی نفوس چنان گمان کنند که ناموس طبيعی انسان مانع ارتکاب اعمال قبيحه و ضابط کمالات معنويّه و صوريّه است يعنی شخصی که متّصف بخرد طبيعی و غيرت فطريّه و حميّت ذاتيّه است بدون ملاحظهء عقوبات شديدهء مرتّبه بر اعمال شرّيّه و مثوبات عظيمهء افعال خيريّه بریء از اضرار عباد و حريص بر اعمال خيريّه است .

)اوّلاً ) آنکه در تواريخ عموميّه دقت نمائيم واضح و مبرهن شود که ناموس طبيعی از فيوضات تعاليم انبيای الهی است و همچنين ملاحظه مينمائيم که از اطفال در صغر سن آثار تعدّی و تجاوز ظاهر و اگر از تربيت مربّی محروم ماند آناً فآناً شيم غير مرضيّه‌اش تزايد يابد . پس معلوم شد که ظهور ناموس طبيعی نيز از نتائج تعليم است .

)و ثانياً ) آنکه بر فرض تصوّر اينکه خرد طبيعی و ناموس فطری مانع شرّ و مدلّ بر خير است اين معلوم و واضحست که همچو نفوس چون اکسير اعظمست چه که اين ادّعا بقول تمام نشود بلکه عمل لازم . حال چه امری در وجود جمهور را بر نيّات حسنه و اعمال صالحه مُلجأ و مُضطرّ مينمايد ؟ و از اين گذشته آن شخصی که مصدر ناموس طبيعی است اگر مظهر خشية اللّه گردد البتّه در نوايای خيريّه‌اش ثابت‌تر و راسخ‌ تر گردد . خلاصه فوائد کلّيّه از فيوضات اديان الهيّه حاصل زيرا متديّنين حقيقی را بر صدق طويّت و حسن نيّت و عفّت و عصمت کبری و رأفت و رحمت عظمی و وفای بعهد و ميثاق و حرّيّت حقوق و انفاق و عدالت در جميع شئون و مروّت و سخاوت و شجاعت و سعی و اقدام در نفع جمهور بندگان الهی باری بجميع شيم مرضيّهء انسانيّه که شمع روشن جهان مدنيّت است دلالت مينمايد . و اگر نفسی فی الحقيقه باين صفات ممدوحه متّصف نه البتّه بنمی از يَمِ عذب فرات که در مجاری کلمات تعليميّهء کتب مقدّسهء الهيّه متموّج است نرسيده و نفحه ای از روائح قدسيّهء رياض الهيّه استشمام ننموده چه که هيچ امری در وجود بقول تمام نشود هر مقاميرا روش و علامتی و هر شأنی را نشانه و اشارتی . مجملاً مقصود از اين بيانات آنکه واضح و مدلّل شود که اديان الهيّه و شرائع مقدّسهء ربّانيّه و تعاليم سماويّه اعظم اساس سعادت بشريّه است و از برای کلّ اهل عالم نجاح و فلاح حقيقی بدون اين ترياق فاروق اعظم ممکن نه و لکن بشرط آنکه در دست حکيم دانای حاذق باشد و الّا اگر جميع ادويهء برء السّاعة که خداوند عالميان بجهت شفای آلام و اسقام آدميان خلق فرموده بدست طبيب غير حاذق افتد صحّت و عافيت ميسّر نگردد بلکه بالعکس سبب اهلاک نفوس بيچارگان و اذيّت قلوب درماندگان گردد . مثلاً منبع حکمت الهيّه و مظهر نبوّت کلّيّه در ترغيب و تحريص اکتساب معارف و اقتباس فنون و فوائد بسعی الی اقصی بلاد چين امر ميفرمايد و لکن طبيبان غير حاذق منع و ستيزه مينمايند و استدلال ميکنند ( من تشبّه بقوم فهو منهم ) و حال آنکه وجه تشابه مذکور را ادراک ننموده و نميدانند که شرائع مقدّسهء الهيّه جمهور امّت را بر تمهيد اصول اصلاحات متتابعه و اقتباس فنون و معارف از امم سائره تشويق و دلالت مينمايد و هر نفسيکه غير از اين گويد از سلسبيل علم محروم و در باديهء جهل از پی سراب اغراض نفسانيّه سرگردان و حيران . حال بديدهء انصاف ملاحظه نمائيد اين اصلاحات جديده بالقوّه و بالفعل کدام يک مخالف اوامر الهيّه واقع گشته ؟ اگر امر تأسيس مجالس مشورت است اينکه در نصّ آيهء مبارکه است که ميفرمايد ﴿ أمرهم شوری بينهم ﴾ و همچنين خطاباً بمطلع علم و منبع کمال با وجود آن فضائل کلّيّهء معنويّه و صوريّه ميفرمايد ﴿ و شاورهم فی الأمر ﴾. در اين صورت چگونه امر مشورت مغاير قوانين شريعت مقدّسه است . و بدلائل عقليّه نيز فضيلت مشورت ثابت و مبرهن و مجرّب . و يا خود قصاصاً قتل نفوس را منوط بتحقيقات دقيقه و تصديق مجالس عديده و ثبوت شرعی و تعلّق فرمان پادشاهی نمودن مغاير شرائع الهيّه است ؟ و آنچه در زمان حکومت سابقه مجری بود موافق احکام قرآن مبين بود ؟ چنانچه متواتراً مسموع گشت که حاکم گلپايگان در زمان صدارت حاجی ميرزا آقاسی بدون سؤال و جواب و استئذان از جهتی سيزده نفر بيچارگان کدخدايان قرای گلپايگان را که از سلالهء طاهره بودند من دون جرم در يکساعت در نهايت مظلوميّت گردن بريده . اهالی مملکت ايران در زمانی متجاوز از صد کرور بودند بسبب بعضی حروبات داخله و اکثر بجهت عدم قوانين سياسيّه و مطلق العنان و الاراده بودن ولات و حکّام تلف شده کم‌کم بمرور ايّام خمس اهالی باقی نمانده چه که حکّام بارادهء خود هر نفس بی جرمی را خواستند بآتش قهر و شکنجه بگداختند و يا خود قاتل مثبوت شرعی اشخاص عديده را بجهت اغراض ذاتيّه بنواختند . هيچ نفسی را قدرت اعتراض نبود چه که حاکم يتصرّف کيف يشاء بود . آيا ميتوان گفت اين امور موافق عدل و انصاف و مطابق احکام شريعت اللّه است ؟ و يا خود تشويق و تحريص بر تعلّم فنون مفيده و اکتساب معارف عموميّه و اطّلاع بر حقائق حکمت طبيعيّهء نافعه و توسيع دائرهء صنايع و تزييد مواد تجارت و تکثير وسائط ثروت ملّت منافی اصول ديانت الهيّه است ؟ و يا خود آنکه ترتيب نظام مدن و تنظيم احوال نواحی و قری و تعمير طرق و سبل و تمديد راه کالسکهء آتشی و تسهيل وسائط نقليّه و حرکت و ترفيه عموم اهالی مضادّ عبوديّت درگاه حضرت احديّت است ؟ و يا خود اشغال معادن متروکه که اعظم وسائط ثروت دولت و ملّت است و ايجاد معامل و کارخانها که منبع آسايش و راحت و باعث غنا و توانگری عموم ملّت است و تحريض و تحريص ايجاد صنايع جديده و تشويق ترقّی امتعهء وطنيّه مغاير اوامر و نواهی ربّ البريّه است ؟ قسم بذات پاک ذی الجلال که متحيّرم چگونه پرده بر ابصار افتاده که امور باين بديهی ادراک نميشود . و چون اينگونه براهين و ادلّهء محکمه بيان شود شبهه ای نيست که از جهت صد هزار اغراض باطنيّه در جواب خواهند گفت که در يوم محشر بين يدی اللّه از معارف و مدنيّت کاملهء انسان سؤال نميکنند بلکه اعمال صالحه را جويند . اوّلاً آنکه سلّمنا سؤال از معارف و مدنيّت نميکنند . آيا در يوم حشر اکبر در ديوان الهی مؤاخذه نمينمايند که ای رؤسا و بزرگان اين ملّت بزرگوار را چرا سبب شديد که از اوج عزّت قديمه تنزّل نمودند و از مرکزيّت جهان مدنيّت باز ماندند ؟ با وجود آنکه مقتدر بوديد که بوسائطی متشبّث شويد که سبب عزّت مقدّسهء ملّت شويد . اين را ننموده که سهل است بلکه ملّت را از فوائد عاديّه نيز باز داشتيد . آيا اين قوم در سماء سعادت چون انجم زاهيه نبودند ؟ چگونه باعث شديد که در اين ظلمت دهما افتادند ؟ و يا خود مقتدر بر ايقاد سراج عزّت دارين ملّت بوديد چرا بجان نکوشيديد ؟ و يا آنکه چون سراج نورانی بتوفيقات الهی روشن شد بزجاجهء همّت او را از ارياح مخالف حفظ ننموده از چه جهت بکمال قوّت بر اطفای آن قيام نموديد ؟ ﴿ و کلَّ انسان ألزمناه طائرهُ فی عُنقه و نُخرج له يوم القيامة کتابا يَلقاه منشورا ﴾. و ثانياً آنکه چه اعمال صالحه در وجود اعظم از نفع عموم است ؟ آيا موهبتی در عالم اعظم از اين متصوّر که انسان سبب تربيت و ترقّی و عزّت و سعادت بندگان الهی شود ؟ لا و اللّه . اکبر مثوبات اينست که نفوس مبارکه دست بيچارگانرا گرفته از جهالت و ذلّت و مسکنت نجات دهند و بنيّت خالصه لِلّهِ کمر همّت را بر خدمت جمهور اهالی بر بندند و خير دنيوی خويشتن را فراموش نموده بجهت نفع عموم بکوشند ﴿ و يؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خَصاصَة ﴾ ﴿ خيرُ النّاسِ من ينفعُ النّاسَ و شرُّ النّاسِ من يَضُرّ النّاسَ ﴾. سبحان اللّه چه امور و احوال عجيبه واقع که هيچ نفسی حين استماع قولی دقّت و فراست نمينمايد که مقصود قائل از اين قول چه و در نقاب اقوال چه غرض نفسانی پنهان نموده . مثلاً ملاحظه ميفرمائيد که شخصی بجهت منافع جزئيّهء ذاتيّهء خود مانع سعادت جمهوری از ناس ميشود و بجهت گردش آسياب خود مزارع و کشت زار جمّ غفيريرا تشنه و خراب ميکند و بجهت مطاعيّت خود دائماً ناس را بر تعصّب جاهليّت که مخرّب بنيان مدنيّت است دلالت ميکند . حال اين شخص با وجود آنکه عملی را مرتکب که مردود درگاه کبريا و مبغوض کلّ انبياء و اوليای الهی است اگر ببيند نفسی بعد از طعام دست خود را بصابون که موجدش عبد اللّه بونی و از اسلام است بشويد چون اين بيچاره دست خود را بدامن و محاسن خود نماليده آن شخص فرياد برآرد که بنيان شريعت برهم خورد و آداب ممالک کفريّه متداول گشت . ابداً سوء اعمال خود را نظر ننمايد لکن سبب لطافت و پاکی را جهل و فسق شمارد . ای اهل ايران چشم را بگشائيد و گوشرا باز کنيد و از تقليد نفوس متوهّمه که سبب اعظم ضلالت و گمراهی و سفالت و نادانی انسان است مقدّس گشته بحقيقت امور پی بريد و در اتّخاذ تشبّث بوسائل حيات و سعادت و بزرگواری و عزّت خود بين ملل و طوائف عالم بکوشيد . نسائم ربيع حقيقی ميوزد چون اشجار بوستان بشکوفه و ازهار مزيّن گرديد . و ابر بهاری در فيضان چون روضهء خلد سر سبز و خرم شويد . ستارهء صبحگاهی درخشيد در مسلک مستقيم در آئيد . بحر عزّت در موج بر شاطی اقبال و اقدام بشتابيد . معين حيات طيّبه در جوش در باديهء تشنگی پژمرده نياسائيد . همّت را بلند کنيد و مقاصد را ارجمند . کسالت تا کی و غفلت تا چند ؟ از تن پروری جز نوميدی دارين نيابيد و از تعصّب جاهلی و استماع اقوال بيفکران و بيخردان جز نکبت و ذلّت نبينيد . توفيقات الهيّه مؤيّد شما و تأييدات ربّانيّه موفّق . از چه بجان نخروشيد و بتن نکوشيد ؟ و از جمله اموريکه محتاج اصلاحات تامّهء کامله است طريق تعلّم علوم و ترتيب تحصيل معارف و فنون است . چه که از عدم ترتيب بسيار پريشان و متفرّق گشته و فنون موجزه که داعی بر تطويلش نه بغايت مطوّل شده بقسميکه بايد متعلّمين مدّت مديده اذهان و اعمار خود را صرف اموری نمايند که تصوّر صرفست و بهيچوجه تحقّقی ندارد چه که تعمّق در اقوال و افکاريست که اگر بديدهء بصيرت ملاحظه شود واضح و مثبوت گردد که اين نکات بعد از وقوع نيز نيست بلکه صرف اوهام و تتابع تصوّرات بيفايده و توالی ملاحظات بيهوده است . و شبهه ای نيست که اشتغال باينگونه اوهام و تدقيق و بحث زايد در اينگونه اقوال سبب تضييع اوقات و اتلاف اعمار است بلکه انسان را از تحصيل معارف و فنونيکه از لوازم ما يحتاج اليه هيئت بشريّه است ممنوع و محروم مينمايد . انسان بايد در هر فنّی قبل از تحصيل ملاحظه نمايد که فوائد اين فنّ چه چيز است و چه ثمره و نتايجی از او حاصل . اگر از علوم مفيده يعنی جمعيّت بشريّه را فوائد کلّی از او حاصل البتّه بجان در تحصيلش بکوشد و الّا اگر عبارت از مباحث بيفائدهء صرفه و تصوّرات متتابعهء متواليه بوده و جز آنکه سبب نزاع و جدال شود ثمره ای از او حاصل نه بچه جهت انسان حيات خود را در منازعات و مجادلات بيفايدهء آن صرف نمايد . و چون اين مطلب بسيار محتاج بتفصيل و محاکمهء مکمّله است تا اينکه ثابت و مبرهن گردد که بعضی علوم که اليوم اهتمامی در آن نه منتهای محسّناترا داشته و همچنين واضح و مدلّل شود که هيئت ملّت بهيچوجه محتاج بتحصيل بعضی فنون زائده نبوده لهذا در جلد ثانی اين کتاب ان شاء اللّه بتفصيل ذکر ميشود . و اميد واريم که از مطالعهء اين جلد اوّل تأثيرات کلّيّه در افکار و اطوار هيئت عموميّه حاصل گردد چه که نيّت خالصهء لِلّهِ بر تأليف آن دلالت نمود . اگر چه در عالم نفوسی که امتياز بين افکار صادقه و اقوال کاذبه دهند چون کبريت احمرند و لکن اميدواری اين عبد بالطاف بينهايت ربّ احديّت است . ( بر سر اصل مطلب رويم ) و امّا حزبيکه بر آنند در اجراء اصلاحات لازمه بايد صبر و تأنّی نموده شيئاً فشيئاً مجری داشت . آيا مقصودشان از اين بيانات چه ؟ اگر مرادشان از تأنّی که از مقتضيات و لوازم حکمت حکومت است اين فکر بسيار مقبول و بموقع چه که البتّه مهامّ امور باستعجال انجام نپذيرد بلکه عجله سبب فتور ميگردد . مثل عالم سياسی مثل عالم انسان است که اوّل نطفه پس تدرّج در مراتب عَلقه و مُضغه و عظام و اکساء لحم و انشاء خلق آخر تا برتبهء احسن الخالقين واصل گردد . همچنانکه اين از لوازم خلقت و مبنی بر حکمت کلّيّه است بهمچنين عالم سياسی دفعة واحده از حضيض فتور باوج کمال و سداد نرسد بلکه نفوس کامله ليلاً و نهاراً بوسائل ما به التّرقّی تشبّث نموده تا دولت و ملّت يوماً فيوماً بلکه آناً فاناً ترقّی و نموّ در جميع مراتب نمايد . ( سه چيز ) چون در عالم کون بعنايت الهيّه موجود شد اين عالم خاک بحيات تازه و لطافت و زينت بياندازه فائز گردد . ( اوّل ) ارياح لواقح بهاری ( و ثانی ) فيضان و کرم ابر نيسانی ( ثالث ) حرارت آفتاب نورانی . چون اين سه از فضل بی پايان الهی احسان شد باذن اللّه اشجار و اغصان پژمرده کم کم سر سبز و خرم گشته بانواع شکوفه و ازهار و اثمار مزيّن گردند . و همچنين نيّات خالصه و معدلت پادشاهی و دانش و مهارت کاملهء سياسی اوليای امور و همّت و غيرت اهالی چون جمع شود روز بروز آثار ترقّی و اصلاحات کامله و عزّت و سعادت دولت و ملّت جلوه‌گر گردد . و لکن اگر مقصود از تأنّی اين باشد که در هر عصری امری جزئی از لوازم اصلاحات جاری گردد اين عين رخاوت و کسالت است و بر اين منوال بهيچوجه ثمره ای حاصل نگردد جز تکرّر اقوال بيفايده . اگر عجله مضرّ است رخاوت و بطائت صد هزار درجه مضرّتش بيشتر است بلکه توسّط حال ممدوح چنانچه فرموده‌اند ( عليکم بالحسنة بين السّيتين ) که حدّ افراط و تفريط باشد . ﴿ لا تجعل يدکَ مغلولةً الی عُنقک و لا تَبسُطها کلَّ البسط فابتغ بين ذلک سبيلا ﴾. الزم امور و اقدم تشبّثات لازمه توسيع دائرهء معارف است و از هيچ ملّتی نجاح و فلاح بدون ترقّی اين امر اهمّ اقوم متصوّر نه چنانچه باعث اعظم تنزّل و تزلزل ملل جهل و نادانی است و الآن اکثر اهالی از امور عاديّه اطّلاع ندارند تا چه رسد بوقوف حقائق امور کلّيّه و دقائق لوازم عصريّه . لهذا لازمست که رسائل و کتب مفيده تصنيف شود و آنچه اليوم ما يحتاج اليه ملّت و موقوف عليه سعادت و ترقّی بشريّه است در آن ببراهين قاطعه بيان شود و آن رسائل و کتب را طبع نموده در اطراف مملکت انتشار شود تا اقلّا خواصّ افراد ملّت قدری چشم و گوششان باز شده در آنچه سبب عزّت مقدّسهء ايشانست بکوشند . نشر افکار عاليه قوّهء محرّکه در شريان امکان بلکه جان جهان است . افکار چون بحر بی پايان و آثار و اطوار وجود چون تعيّنات و حدود امواج . تا بحر بحرکت و جوش نيايد امواج بر نخيزد و لآلی حکمت بر شاطی وجود نيفشاند .

" ای برادر تو همه انديشهء ما بقی تو استخوان و ريشهء "

بايد افکار عموميّه را متوجّه آنچه اليوم لائق و سزاوار است نمود و اين ممکن نه الّا ببيان کافی و اقامهء دليل واضح مبرهن وافی چه که بيچارگان اهالی از عالم وجود بيخبرند و شبهه ای نيست که سعادت خود را طالب و آمل و لکن حجبات جهل حائل و حاجز گشته . ملاحظه فرمائيد که قلّت معارف بچه مثابه باعث ذلّت و حقارت ملّت ميشود . اليوم اعظم طوائف و ملل عالم از جهة کثرت نفوس ملّت چين است که هشتصد کرور و کسری نفوس اهالی است و از اين جهة بايد که دولتش سر افرازترين دول و ملّتش مشهورترين ملل عالم باشد و حال بالعکس بجهة عدم معارف تمدّن ادبی و مادّی ضعيف و بی پا ترين ملل و دول ضعيفه است چنانچه مدّت قليلهء قبل از اين عساکر قليلی از انگليس و فرانسه با او محاربه نموده بقسمی دولت چين شکست خورد که پای تختش را که مسمّی به پکين است فتح نمودند . حال اگر دولت و ملّت چين در درجات عاليهء معارف عصريّه متصاعد و بفنون تمدّن متفنّن بودند اگر کلّ دول عالم بر او هجوم مينمودند البتّه عاجز گشته خائباً خاسراً مراجعت مينمودند . و از اين حکايت عجبتر آنکه حکومت ژوپان در اصل تابع و در تحت حمايت حکومت چين بود چند سال است که چشم و گوش باز کرده تشبّث بوسائل ترقّی و تمدّنات عصريّه و ترويج معارف و صنايع عموميّه نموده بقدر اقتدار و استطاعت جهد و کوشش کرده تا آنکه افکار عموميّه متوجّه اصلاحات گشته علی العجاله حکومتش بمقامی رسيده که با وجود آنکه نفوس آن مملکت تقريباً سدس بلکه عشر اهالی حکومت چين است در اين ايّام با دولت چين مقابلی نمود بالاخره حکومت چين مجبور بمصالحه گشت . دقّت نمائيد که چگونه معارف و تمدّن سبب عزّت و سعادت و حرّيّت و آزادی حکومت و ملّت ميشود . و همچنين لازم است که در جميع بلاد ايران حتّی قری و قصبات صغيره مکتبهای متعدّده گشوده و اهالی از هر جهة تشويق و تحريص بر تعليم قرائت و کتابت اطفال شوند حتّی عند اللّزوم اجبار گردند . تا عروق و اعصاب ملّت بحرکت نيايد کلّ تشبّثات بيفائده است چه که ملّت بمثابهء جسم و غيرت و همّت مانند جانند جسم بيجان حرکت نکند . حال اين قوّهء عظمی در طينت اهالی ايران در منتهی درجه موجود محرّکش توسيع دائرهء معارفست .

و امّا حزبيکه برآنند اين اصول تمدّنيّه و اساس ترقّی مراتب عاليهء سعادت بشريّه در عوالم ملکيّه و قوانين اصلاحات کامله و اتّساع دوائر مدنيّت تامّه را اقتباس از ملل سائره لازم و موافق نه بلکه لائق و سزاوار چنانست که حکومت و ملّت ايران تفکّر و تعمّق نموده خود ايجاد امور ما به التّرقّی نمايند . البتّه اگر عقول مستقيمه و مهارت کلّيّهء فرائد ملّت و همّت و غيرت اشخاص شاخصه در دربار دولت و جهد بليغ اصحاب درايت و کفايت که مطّلع بر قوانين اعظم عالم سياسی هستند جمع شوند و بکمال جهد و اقدام در جزئيّات و کلّيّات امور تدبّر و تفکّر نموده بتدابير صائبه ممکن است که بعضی امور اصلاحات کلّيّه يابد و لکن در اکثر امور مجبور بر اقتباسند . چه که قرونهای عديده کرورها از نفوس عمر خود را صرف نموده و تجربه کرده تا آنکه آن امور اصلاحيّه بحيّز وجود آمده . حال اگر چشم از آن پوشيده شود تا آنکه در خود مملکت بنحو ديگر اسباب فراهم آيد که ترقّی مأمول حاصل گردد اوّلاً آنکه اعصار کثيره بگذرد و مطلوب ميسّر نشود . مثلاً ملاحظه نمائيد که در ممالک سائره مدّتی مديده کوشيدند تا آنکه قوّهء بخار را کشف و معلوم و بواسطهء آن چه بسيار امور و اشغال مشکله را که ما فوق طاقت انسان بود سهل و آسان نمودند . حال استعمال اين قوّه را ترک نموده و سعی و کوشش شود تا آنکه قوّه ای مشابه اين قوّه کشف و ايجاد شود قرون کثيره لازم است . پس بهتر آنست که در استعمال اين قوّه قصوری نشود و لکن دائماً متفکّر در آن باشند که بلکه قوّه ای اعظم از آن بدست آيد . و همچنين قياس نمائيد سائر فنون و معارف و صنايع و قضيّات مثبوت الفوائد عالم سياسی را که در قرونهای عديده مکرّراً تجربه شده و بجهة عزّت و عظمت دولت و آسايش و ترقّی ملّت منافع و فوائد و محسّنات کلّيّه‌اش ثابت و مبرهن گشته . حال آنرا بدون سبب و داعی ترک نموده بنوع ديگر در صدد اصلاحات کوشيده شود تا آن اصلاحات از حيّز قوّه بوجود آيد و فوائد و منافعش ثابت و مبرهن گردد سالها بگذرد و عمرها بسر آيد ) و ما هنوز اندر خم يک کوچه‌ايم ) . شرف و مزيّت اخلاف بر اسلاف در اينست که اموريکه در زمان سابق بمحک تجربه رسيده و فوائد عظيمه‌اش ثابت گشته اخلاف آنرا از اسلاف اقتباس نمايند و تأسّی بايشان کنند و از آن گذشته قضايای ديگر خود را کشف کرده آنرا نيز ضميمهء آن امور مفيده نمايند . پس معلوم شد که معلومات و مجرّبات اسلاف معلوم و موجود نزد اخلاف است و لکن کشفيّات خاصّهء اخلاف مجهول اسلاف است و لکن بشرط آنکه اخلاف از اهل کمالات باشند و الّا چه بسيار اخلاف که قطره ای از بحر بی پايان معارف اسلاف نصيب نبردند . قدری ملاحظه نمائيد که فرض کنيم نفوسی بقدرت الهيّه در زمين خلق شدند آن نفوس بجهة عزّت و سعادت و آسايش و راحت خود البتّه محتاج بامور کثيره هستند . حال آن امور را اگر از سائر مخلوقات موجوده اقتباس نمايند اهون است يا خود در هر قرنی بدون اقتباس ايجاد امری از امور لازمهء تعيّش بشر نمايند ؟ و اگر گفته شود که قوانين و اصول و اساس ترقّی در درجات عاليهء مدنيّت کامله که در ممالک سائره جاريست آن موافق حال و مقتضيات مألوفهء اهالی ايران نيست از اينجهة لازم است که در خود ايران مدبّران مملکت جهد بليغ نموده ايجاد اصلاحاتی نمايند که موافق حال اين بلاد باشد . اوّل بيان کنند که مضرّت از چه جهة است ؟ آيا عمار ممالک و تعمير مسالک و توسّل بوسائل تقويت ضعفاء و احياء فقرا و ترتيب اسباب ترقّی جمهور و تکثير مواد ثروت عموم و توسيع دائرهء معارف و تنظيم حکومت و آزادی حقوق و امنيّت جان و مال و عِرض و ناموس مغاير حال اهل ايرانست ؟ و آنچه غير از امثال اين امور است مضرّتش در هر مملکت واضح و هويدا است اختصاص بمکانی دون مکان ندارد . باری جميع اين اوهامات از عدم عقل و دانش و قلّت تفکّر و ملاحظه صدور يابد بلکه اکثر معارضين و مسامحين فی الحقيقه اغراض شخصيّهء خود را در نقاب اقوال بيفايده ستر نموده در ظاهر ببعضی کلمات که هيچ تعلّق بآنچه مضمر قلوب است ندارد عقول بيچارگان اهالی را مشوّش مينمايند . ای اهل ايران قلب که وديعهء ربّانيّه است او را از آلايش خود پرستی پاک و مقدّس نموده باکليل نوايای خالصه مزيّن نمائيد تا عزّت مقدّسه و عظمت سرمديّهء اين ملّت باهره چون صبح صادق از مشرق اقبال طالع و لائح گردد . اين چند روز ايّام حيات دنيويّه که چون ظلّ زائل است عنقريب بسر آيد جهد نمائيد تا مشمول الطاف و عنايت ربّ احديّت گرديد و اثر خيری و ذکر خوشی از خود در قلوب و السن اخلاف بگذاريد ﴿ و اجعل لی لسان صدق فی الآخرين ﴾. ای خوشا حال نفسی که خير ذاتی خود را فراموش نموده چون خاصّان درگاه حقّ گوی همّت را در ميدان منفعت جمهور افکنده تا بعنايت الهيّه و تأييدات صمدانيّه مؤيّد بر آن گردد که اين ملّت عظيمه را باوج عزّت قديمه رساند و اين اقليم پژمرده را بحيات طيّبه تازه و زنده نمايد و چون بهار روحانی اشجار نفوس انسانيرا بحليهء اوراق و ازهار و اثمار سعادت مقدّسه سر سبز و خرم نمايد ( تمّ ) چون در اصل اين رسالهء مبارکه چنانکه در صفحهء ١٠٨ واقع است اين عبارت وارد که ( صلاح الدّين ملک منصور ايّوبی در سنهء ٦٩٣ هجری بکلّی ملوک و عساکر اوروپرا از ممالک و سواحل برّيّة الشّام و مصر اخراج نمود ) و متبادر از صلاح الدّين ايّوبی صلاح الدّين کبير شهير است که در سنهء ٥٨٩ وفات نمود و غالباً اين مسئله بر غير متعمّقين در تاريخ مشتبه ميشد چه که فتح آخرين عکّا و اخراج صليبيّين از برّ شام بدست ملک اشرف صلاح الدين بن الملک المنصور قلاون صالحی وقوع يافت نه صلاح الدّين کبير که پسر ايّوب است و لذا اين اقلّ عباد ( فرج اللّه زکيّ الکردی ) توضيحاً از مصدر رسالهء فخيمه استيضاح نمود و اين رقيمهء کريمه در جواب صدور يافت و هی هذه

## ﴿ هو اللّه ﴾

## ﴿ أيّها الفرج القريب ﴾

نامهء شما رسيد و ملاحظه گرديد لکن از عدم فرصت مختصر جواب مرقوم ميشود . ( صلاح الدّين ) اوّل ايّوبی يعنی پسر ايّوب برادر زادهء شير کوه لقبش الملک النّاصر است . اين شخص با قوم مهاجم اهل صليب محاربه کرد و غلبه نمود و قدس و کرک و نابلوس و عسقلان و يافا و طرابلوس و عکّا و صور و صيدا خلاصه جميع شهرها که در دست صليبيّون بود فتح و استرجاع نمود و اسراء را در قلعهء صور گذاشت و بمصر شتافت . بعد بغتة کشتيهای صليبيّين مملوء از عساکر در مقابل صور پيدا شدند . آنان از خارج و اسراء از داخل کوشيدند و صليبيّون بر صور استيلا يافتند و از صور برخاستند بسوی عکّا شتافتند و عکّا را محاصره نمودند . ملک ناصر ( صلاح الدّين ) بکمال سرعت از مصر بسوريّه شتافت ملاحظه کرد که عکّا محصور است . پس )صلاح الدّين ) صليبيّين را از طرف برّ محاصره نمود و عکّا در تحت دو محاصره افتاد زيرا صليبيّون عکّا را محاصره نموده بودند و داخل عکّا مرابطين اسلام بودند . بعد صليبيّون بر عکّا استيلا يافتند و مرابطين را بکشتند . و زمان زمستان آمد و ( صلاح الدّين ) رنجور شد پس ارکان دولت مصلحت در آن ديدند که بشام مراجعت نمايد و کسب صحّت و عافيت کند و در بهار با جيشی جرّار بر صليبيّين بتازد و دوباره فتح عکّا نمايد . ولی ( صلاح الدّين ) ملک ناصر ايّوبی در شام فوت شد و قلعه عکّا در دست صليبيّون ماند . بعد از صد سال )صلاح الدّين ) ملک منصور که منسوب ايّوب است فتح عکّا کرد و تمام صليبيّون را از برّيّة الشّام براند . آن ( صلاح الدّين ) اوّل لقبش ملک ناصر است و ( صلاح الدّين ) ثانی لقبش ملک منصور اوّل پسر ايّوب است ثانی از متعلّقين ايّوب . و عليک البهاء الابهی. ﴿ع‌ع﴾

و چون بر مضمون اين رقيمهء کريمه اطّلاع حاصل شود معلوم گردد که طايفهء قلاونيّه که الملک المنصور صلاح الدّين صالحی از ايشان است بلقب ايّوبی ملقّب بودند چه که از امرای سلسله ايّوبيّه‌اند و سلاطين ايّوبيّه سه طبقه‌اند اکراد ايّوبيّه که صلاح الدّين کبير رحمة اللّه عليه مؤسّس دولت ايشان بود و اتراک ايّوبيّه که از امرای سلسلهء سابقه‌اند و چراکسهء ايّوبيّه که از مماليک ايشان بودند و اللّه تعالی عالم الحقائق.